



فهرست مطالب

- ۲ وضعیت جنگی و آرایش اقتصادی غیر جنگی!
- ۳ کنترل تنگه هرمز همچنان دردست نیروی نظامی ایران است
- ۵ محاصره دریایی ایران آخرین امکان حل معضل ترامپ
- ۶ جنگ تجاوزکارانه علیه ایران، وظایف کمونیست‌ها و نیروهای میهن‌دوست و مفهوم جنگ عادلانه (بخش دوم)
- ۹ چرا افزایش گرانی پس از آتش‌بس؟
- ۱۰ غنی‌سازی اورانیوم، بهانه‌ای در دست امپریالیسم آمریکا برای فشار به ایران
- مصاحبه اختصاصی با کمیل ابو حنیس رهبر جبهه خلق برای آزادی فلسطین درمورد وضعیت زندانیان فلسطینی و
- ۱۱ شکنجه‌های وحشیانه و اوضاع فلسطین و منطقه پس از ۱۷ اکتبر
- ۱۴ تظاهرات جهانی به مناسبت ۷۸مین سال اشغال فلسطین، روز نکبت
- ۱۵ در جبهه نبرد طبقاتی
- ۱۶ سفر ترامپ به چین و تغییر توازن قدرت
- ۱۷ اعتراضات درخشان کارگران بولیوی و درس‌های آن
- ۱۹ فریادی از کوبا
- ۲۰ مرقوم از جانب میرزا وقایع الملوک،
- ۲۱ در مورد سیاست‌های بقلدرمنشانه دونالد ترامپ و شکست آن
- ۲۲ ترامپ امپریالیسم آمریکا را به سوی پرتگاه ایرانی هدایت می‌کند
- ۲۳ ادبیات مارکسیستی به زبان مختصر و ساده
- ۲۴ گشت و گذاری در فیسبوک، پاسخ به یک پرسش
- ۲۶ پاسخ به یک پرسش در شبکه تلگرام

جدی خروج سرمایه و مهار سوداگری ارزی حرکت می‌کند. نتیجه آن است که دولت از یک سو از «کمبود ارز» سخن می‌گوید و از سوی دیگر، بار این بحران را از طریق افزایش نرخ ارز و تورم به دوش مردم منتقل می‌کند.

در یک اقتصاد جنگی واقعی، دولت‌ها دقیقاً مسیر متفاوتی را طی می‌کنند. در جنگ جهانی دوم، آمریکا بخش بزرگی از صنایع خود را تحت کنترل مستقیم دولت قرار داد، قیمت بسیاری از کالاها را تثبیت کرد و حتی مصرف برخی کالاهای لوکس را محدود ساخت.

در بریتانیا، جیره‌بندی کالاهای اساسی، کنترل شدید بازار و محدودیت واردات کالاهای غیرضروری اعمال شد تا منابع کشور صرف نیازهای حیاتی جنگ و معیشت مردم شود. اتحاد شوروی نیز در دوران تهاجم آلمان نازی، بخش بزرگی از اقتصاد خود را به صورت متمرکز در خدمت تولید و تأمین نیازهای جنگی سازمان‌دهی کرد و اولویت مطلق را به حفظ توان اجتماعی و تولیدی کشور داد.

اما امروز در ایران، نه تنها چنین آرایشی دیده نمی‌شود، بلکه در مواردی کالاهای لوکس و غیرضروری تقریباً در همان سطح کالاهای اساسی امکان ورود پیدا می‌کنند.

در حالی که طبقه کارگر، کارمندان، بازنشستگان و حقوق‌بگیران هر روز زیر فشار تورم و سقوط ارزش پول ملی فرسوده‌تر می‌شوند، بخش‌هایی از سرمایه تجاری و مالی همچنان از آشفته‌گی بازار ارز، واردات و سوداگری سودهای کلان به دست می‌آورند. این یعنی هزینه جنگ و بحران، نه بر دوش صاحبان سرمایه، بلکه بر دوش اکثریت مردم منتقل شده است.

به همین دلیل، مسئله فراتر از خطای مدیریتی است. وقتی در شرایط جنگی، سیاست‌های اقتصادی عملاً به سود دلالتی، سوداگری ارزی، واردات غیرضروری و تضعیف قدرت خرید مردم عمل می‌کند، این پرسش جدی مطرح می‌شود که چرا منطق حاکم بر اقتصاد کشور تا این اندازه با الزامات یک اقتصاد مقاوم و جنگی در تضاد است؟ چگونه ممکن است کشوری که زیر فشار خارجی قرار دارد، به جای مهار بازار و کنترل سرمایه‌های مخرب، عملاً همان سیاست‌هایی را اجرا کند که ستون فقرات معیشتی جامعه را خم می‌کند؟

تجربه تاریخی نشان داده است که هیچ کشوری صرفاً با قدرت نظامی در جنگ‌های فرسایشی دوام نمی‌آورد. ستون اصلی هر مقاومت واقعی، توان اقتصادی جامعه و حفظ حداقل انسجام اجتماعی است.

اگر سیاست‌های اقتصادی به گونه‌ای ادامه یابد که طبقه کارگر، کارمندان، بازنشستگان و دهک‌های پایین هر روز فقیرتر شوند، آن‌گاه خطر اصلی نه فقط از بیرون، بلکه از درون فرسایش اجتماعی و اقتصادی سر برمی‌آورد.*



وضعیت جنگی و آرایش اقتصادی غیر جنگی!

ایران امروز درگیر یک وضعیت جنگی است؛ جنگی که اگرچه فقط در میدان نظامی جریان ندارد، اما آثار آن در بازار ارز، قیمت کالاها، حمل و نقل، تولید و معیشت مردم کاملاً قابل مشاهده است.

در چنین شرایطی، بدیهی‌ترین انتظار آن است که اقتصاد کشور نیز آرایش متناسب با شرایط جنگی به خود بگیرد؛ یعنی اولویت مطلق با تأمین نیازهای اساسی مردم، تثبیت بازار، کنترل قیمت‌ها، حمایت از تولید داخلی و مهار سوداگری مالی باشد. اما آنچه امروز شاهد آن هستیم، دقیقاً حرکت در جهت معکوس است.

به جای کنترل بازار ارز و جلوگیری از شوک‌های تورمی، سیاست‌هایی اجرا می‌شود که عملاً به «شوک درمانی» اقتصادی شباهت دارد؛ یعنی همان نسخه نئولیبرالی‌ای که در بسیاری از کشورهای بحران‌زده اجرا شد و نتیجه‌ای جز سقوط قدرت خرید مردم، جهش قیمت‌ها و انتقال ثروت به لایه‌های بالای سرمایه‌داری نداشت.

در حالی که کشور در شرایط تهدید و فشار خارجی قرار دارد، نرخ ارز به جای کاهش، تثبیت و مدیریت، عملاً به حال خود رها شده و هر جهش آن مستقیماً به گرانی کالاهای اساسی، اجاره مسکن، دارو و هزینه زندگی مردم تبدیل می‌شود.

این وضعیت زمانی عجیب‌تر می‌شود که طبق برخی گزارش‌ها، بخش بزرگی از ارز حاصل از صادرات شرکت‌های بزرگ و شبه دولتی - رقمی در حدود ۹۰ میلیارد دلار - اساساً به کشور بازنگشته است. با این وجود، نه برخورد قاطعی با این وضعیت صورت می‌گیرد و نه ساختار اقتصادی کشور به سمت کنترل

در یک دوراهی گرفتار شده است. آمریکا نمی‌تواند دوباره وارد جنگ شود و ایران هم نیک می‌داند که بعید است ایالات متحده به دلایل متعدد سیاست داخلی، خطر حمله به ایران را بپذیرد. و به همین دلیل از حمله زمینی به ایران طفره می‌رود!

«کلمنس فیشر» همچنین گمان می‌کند که حمله نظامی قاطع انجام نخواهد شد، زیرا ترامپ می‌خواهد از یک جنگ زمینی بسیار پرخطر جلوگیری کند. چنین عملیاتی بخشی از سناریوی واشنگتن نیست زیرا توضیح آن برای مردم آمریکا غیرممکن خواهد بود. این نکته، مزیت دیگری را از دیدگاه رژیم جمهوری اسلامی ایران برجسته می‌کند.

«فیشر» در عین حال معتقد است: «این به این معنی است: تا زمانی که قیام مردمی یا شورش نظامی در ایران وجود نداشته باشد، صاحبان قدرت می‌توانند به مسیر خود ادامه دهند. در هر صورت، تسلیم شدن برای آنها غیرممکن است، زیرا به خوبی می‌دانند که این به معنای پایان سیاسی و فیزیکی آنها خواهد بود.»

آیا جنگ در حالت بلاتکلیفی سیاسی باقی خواهد ماند؟

«استفان استتر»، دانشمند علوم سیاسی و محقق درگیری‌های نظامی تأکید می‌کند که «در حال حاضر نمی‌توان این موضوع را به طور قابل اعتمادی پیش‌بینی کرد. گاهی اوقات جنگ‌ها به معنای واضحی تعیین نمی‌شوند، اما در حالت بلاتکلیفی سیاسی باقی می‌مانند. و ممکن است به نوعی جنگ سرد در خلیج فارس تبدیل شود، با آشفتگی‌های سیاست اقتصادی و امنیتی جهانی که مستقیماً در اروپا تأثیر می‌گذارد.»

دونالد ترامپ می‌خواهد صادرات نفت ایران را متوقف کند و تهران را مجبور به لغو محاصره تنگه هرمز کند.

اما ایران علیرغم محاصره دریایی ترامپ، قادر به قاچاق نفت بوده خواهد بود. البته محاصره نفتکش‌های ایران توسط آمریکا تا حدودی به اقتصاد ایران آسیب خواهد رساند. به همین دلیل دست اندرکاران حکومت جمهوری اسلامی ایران به دنبال راه‌هایی برای دور زدن محاصره دریایی امپریالیسم آمریکا هستند.

پرسش این است آیا امپریالیسم آمریکا قادر خواهد بود که فشار بر ایران را حفظ کند؟

کشتی غول‌پیکر، با طول بیش از ۳۰۰ متر، به سختی قابل چشم‌پوشی است. با این وجود، ابرنفتکش ایرانی اکنون از محاصره دریایی ایالات متحده در سواحل ایران عبور کرده است. این کشتی با نفتی به ارزش بیش از ۲۰۰ میلیون دلار به سمت شرق آسیا در حرکت است. با این مانور، ایران در حال کاهش اثرات محاصره ایالات متحده است. همه می‌دانند که



کنترل تنگه هرمز همچنان در دست نیروی نظامی ایران است

پرسش این است آیا محاصره ایران بالاخره برداشته خواهد شد؟ آیا ایران می‌تواند از اقتصاد به عنوان یک ابزار موثر استفاده کند؟ گرچه هرچه تنگه هرمز بیشتر بسته بماند، آسیب بالقوه به میادین نفتی ایران نیز بیشتر خواهد بود؟

از سوی دیگر کشورهای نفت خیز منطقه با این چالش روبرو هستند که بستن تنگه هرمز توسط ایران چقدر به آنها آسیب می‌رساند. با این وجود، کارشناسان معتقد نیستند که پادشاهی‌های نفتی عرب، ترامپ را برای پایان دادن به محاصره تحت فشار قرار دهند. به ویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی که می‌توانند مقداری از نفت خام خود را از طریق دریای سرخ و خلیج عمان صادر کنند. با این حال، مسدود کردن آبراه احتمالاً موثرترین سلاح ایران محسوب می‌شود.

اما آیا برعکس، این بدان معناست که موضع ایران به همان اندازه که رهبران آن می‌خواهند، جهان باور کند، قوی است؟ «استفان استتر» استاد مطالعات درگیری در دانشگاه «بوندرور» مونیخ، که در واقع آرزوهای امپریالیسم آلمان را در سر دارد می‌گوید: «به طور عینی، پاسخ باید «نه» باشد. زیرا این کشور از نظر اقتصادی ویران شده است و رهبری جدید، تنها از طریق خشونت به قدرت چسبیده است، توانایی‌های نظامی ایران نیز محدود است.» (؟؟!!)

علیرغم این «استتر» نمی‌تواند این حقیقت را کتمان کند که «ایران هنوز هم می‌تواند در مبارزه با ایالات متحده تحت شعار «نه جنگ و نه معامله» امتیاز کسب کند، چون ایالات متحده

جمهوری اسلامی از نظر اقتصادی به صادرات نفت و گاز شدیداً وابسته است. اما این تنها راهی نیست که ایران حداقل سطح درآمد و در نتیجه بقای اقتصاد خود را تضمین کند.

دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، می‌خواهد با محاصره ایران، صادرات نفت کشور ما را متوقف کند و سران حکومت ایران را مجبور به لغو انسداد تنگه هرمز کند. او همچنین امیدوار است در مورد برنامه‌های هسته‌ای و موشکی ایران امتیازاتی کسب کند. ترامپ ادعا می‌کند که ایران هر روز ۵۰۰ میلیون دلار از دست می‌دهد. در نتیجه، ارزش پول ایران، واحد پول ایران، همچنان در حال اُفت است و تورم به بیش از ۵۰ درصد افزایش یافته است. ممنوعیت صادرات محصولات فولادی ایران نشان می‌دهد که وضعیت در برخی بخش‌ها بحرانی می‌شود.

نمی‌توان کتمان کرد که اقتصاد ایران به نفت و گاز وابسته است. اگر محاصره به طور دائم موفقیت‌آمیز باشد، لطمه‌ی شدیدی به اقتصاد ایران وارد خواهد آمد. گرچه جمهوری اسلامی ایران دهه‌هاست که با تحریم‌های آمریکا و اتحادیه اروپا، دست و پنجه نرم می‌کند ولی به نوعی سازگار شده است. علیرغم همه این‌ها واقعیت اینست که اقتصاد ایران آسیب دیده است.

اکنون حاکمان جمهوری اسلامی با حربه مقاومت نظامی و حفظ اقتدار بر تنگه هرمز، فشار اقتصادی و ژئوپلیتیک بر واشنگتن را حفظه کرده‌اند تا شاید از این طریق کشور را تا حدودی از شر تحریم‌ها رها سازند؟

بی‌جهت نیست که گردانندگان حکومت ایران ترامپ را به خاطر محاصره مسخره می‌کنند! آنها بر این نظرند که ایالات متحده نخواهد توانست ۸۰۰۰ کیلومتر مرز دریایی و زمینی ایران را کنترل کند.

محمد باقر قالیباف رئیس مجلس، به تمسخر نوشت که او «برای ایالات متحده در مسدود کردن این مرزها آرزوی موفقیت می‌کند!» - زیرا تا کنون حداقل ۲۶ نفتکش ایرانی از محاصره ایالات متحده عبور کرده‌اند.

کشتی «عظیم» که سفر آن توسط سرویس اطلاعات تانکر ردیاب ثبت شده است، تنها یکی از کشتی‌های ایرانی است که از دام نیروی دریایی ایالات متحده عبور کرده است. ایران یک ناوگان سایه را اداره می‌کند که نفتکش‌های آن با پرچم‌های دروغین یا در خدمت شرکت‌های پوششی حرکت می‌کنند. همانطور که توسط شبکه قطری الجزیره گزارش شده است، آنها اغلب سیستم‌های ردیابی خود را خاموش می‌کنند. ثبت کشتیرانی «لویدز» حداقل ۲۶ نفتکش ایرانی را که در دو هفته اول از محاصره عبور کرده‌اند را فهرست کرده است!

پس می‌بینیم که آمریکا به هر حال در موقعیتی نیست که واردات و صادرات ایران را از طریق مسیرهای زمینی کنترل و متوقف کند.

بنابراین، جمهوری اسلامی همچنان به ترکیه گاز صادر می‌کند. ترکیه تقریباً ۱۳ درصد از گاز طبیعی خود را از ایران تأمین می‌کند. اردغان نه می‌تواند و نه می‌خواهد که از این مقدار انرژی صرف نظر کند.

از این گذشته تجارت بین ایران و روسیه نیز از طریق شبکه‌ای از جاده‌ها و اتصالات ریلی - زمینی و همچنین مسیرهای کشتیرانی از طریق دریای خزر ادامه دارد.

پاکستان - که بین ایران و ایالات متحده میانجیگری می‌کند - نیز قصد ندارد روابط تجاری خود را با تهران قطع کند. دولت ایران اکنون شش کریدور زمینی برای تحویل به اسلام آباد باز کرده است. این کریدورها برای رسیدن کالاهایی که به دلیل محاصره دریایی در بنادر پاکستان گیر افتاده‌اند، در نظر گرفته شده‌اند. پاکستان بی‌طرفی خود را به عنوان میانجی به خطر نمی‌اندازد. صادرات گاز به عراق همسایه نیز پس از وقفه‌ای کوتاه به دلیل خسارات جنگی به تأسیسات ایران از سر گرفته شده است. گاز ایران برای تولید برق در عراق ضروری است.

البته تجارت با کشورهای ذکر شده نمی‌تواند از دست دادن کل درآمد ناشی از محاصره دریایی ایالات متحده را به طور کامل جبران کند، اما ایران حداقل می‌تواند تا حدی از چنگال ترامپ رهایی یابد. می‌بینم که حفظ محاصره دریایی ایران برای ترامپ بسیار دشوار خواهد بود. نمی‌توان تصور کرد که او این کار را برای یک سال ادامه دهد. در ظرف، مثلاً چهار هفته هم اتفاق مهمی نخواهد افتاد.

علیرغم همه این‌ها واقعیت اینست که اقتصاد ایران آسیب دیده است. اکنون حاکمان جمهوری اسلامی با حربه مقاومت نظامی و حفظ اقتدار بر تنگه هرمز، فشار اقتصادی و ژئوپلیتیک بر واشنگتن را حفظه کرده‌اند تا شاید از این طریق کشور را تا حدودی از شر تحریم‌ها رها سازند؟

بی‌جهت نیست که گردانندگان جمهوری اسلامی ایران ترامپ را به خاطر محاصره مسخره می‌کنند! آنها بر این نظرند که ایالات متحده نخواهد توانست ۸۰۰۰ کیلومتر مرز دریایی و زمینی ایران را کنترل کند.

محمد باقر قالیباف رئیس مجلس، به تمسخر نوشت که او «برای ایالات متحده در مسدود کردن این مرزها آرزوی موفقیت می‌کند!» - زیرا تا کنون حداقل ۲۶ نفتکش ایرانی از محاصره ایالات متحده عبور کرده‌اند.

کشتی «عظیم» که سفر آن توسط سرویس اطلاعات تانکر ردیاب ثبت شده است، تنها یکی از کشتی‌های ایرانی است که از دام نیروی دریایی ایالات متحده عبور کرده است.

ایران یک ناوگان سایه را اداره می‌کند که نفتکش‌های آن با پرچم‌های دروغین یا در خدمت شرکت‌های پوششی حرکت



محاصره دریای ایران آخرین امکان حل معضل ترامپ

بدون شک دونالد ترامپ از معضلی که در حال حاضر در آن گرفتار آمده است، آگاه است. جنگ علیه ایران در ایالات متحده، به ویژه در میان هواداران خودش، بسیار منفور است. طبق گزارش پنتاگون، این عملیات برای ایالات متحده تاکنون بیش از ۵۰ میلیارد دلار هزینه برداشته، قیمت بنزین کماکان در حال افزایش است، گرانی و بی کاری گریبان مردم را می فشارد و میزان محبوبیت ترامپ نیز در حال ریزش است.

از سوی دیگر پایان دادن به آتش بس و از سرگیری بمباران هایی که از ۲۸ فوریه آغاز شد را، به یک خطر قابل توجه تبدیل می کند. **یکم** - به این دلیل که برای رهبران ایران، شکست دشمن اصلی آنها، در درجه اول از نظر سیاسی و تبلیغاتی، یک پیروزی خواهد بود.

دوم - به این دلیل که برای ایران، حمله مجدد دشمن اصلی، در درجه اول از نظر سیاسی و تبلیغاتی، یک پیروزی محسوب خواهد شد.

حکومت جمهوری اسلامی ایران همچنان به سلاح های خودمی بالذ. روز سه شنبه گذشته، ایران اعلام کرد که ایالات متحده دیگر قادر به دیکته کردن سیاست های خود به سایر کشورها نیست. نمایندگان جمهوری اسلامی، تقریباً با غرور، به این موضوع مباحثات کردند که قابلیت های نظامی ایران، علیرغم هزاران حمله، باقی مانده است. آنها افزودند که انبوهی از سلاح های مختلف در کشور تولید می شود.

در آغاز ماه آوریل، سازمان های اطلاعاتی ایالات متحده اعلام کردند که تنها حدود نیمی از سایت های پرتاب موشک در ایران نابود شده اند. علاوه بر این ایران هنوز هزاران پهپاد و موشک دارد. طبیعی است که این خبر از دیدگاه ترامپ، قطعاً خبر خوبی نیست. با این وجود، او تاکنون از دادن امتیازات قابل توجه به ایران خودداری می کند. البته هنوز معلوم نیست که از مذاکرات کنونی چه نتایجی حاصل شود، ولی آنچه مسلم است روند تاکنونی خود

می کنند. همانطور که توسط شبکه قطری الجزیره گزارش شده است، آنها اغلب سیستم های دریایی خود را خاموش می کنند. ثبت کشتیرانی "لویذ" حداقل ۲۶ نفتکش ایرانی را که در دو هفته اول از محاصره عبور کرده اند را فهرست کرده است. پس می بینیم که آمریکا به هر حال در موقعیتی نیست که واردات و صادرات ایران را از طریق مسیرهای زمینی کنترل و متوقف کند. بنابراین، جمهوری اسلامی همچنان به ترکیه گاز صادر می کند. اردغان نه می تواند و نه می خواهد که از این مقدار انرژی صرف نظر کند.

از این گذشته تجارت بین ایران و روسیه نیز از طریق شبکه ای از جاده ها و اتصالات ریلی - زمینی و همچنین مسیرهای کشتیرانی از طریق دریای خزر ادامه دارد.

پاکستان که بین ایران و ایالات متحده میانجیگری می کند - نیز قصد ندارد روابط تجاری خود را با تهران قطع کند. دولت ایران اکنون شش کریدور زمینی برای تحویل به اسلام آباد باز کرده است. این کریدورها برای رسیدن کالاهایی که به دلیل محاصره دریایی در بنادر پاکستان گیر افتاده اند، در نظر گرفته شده اند. پاکستان بی طرفی خود را به عنوان میانجی به خطر نمی اندازد. صادرات گاز به عراق همسایه نیز پس از وقفه ای کوتاه به دلیل خسارات جنگی به تأسیسات ایران از سر گرفته شده است. گاز ایران برای تولید برق در عراق ضروری است.

البته تجارت با کشورهای ذکر شده نمی تواند از دست دادن کل درآمد ناشی از محاصره دریایی ایالات متحده را به طور کامل جبران کند، اما ایران حداقل می تواند تا حدی از چنگال ترامپ رهایی یابد.

می بینم که حفظ محاصره دریایی ایران برای ترامپ بسیار دشوار خواهد بود. نمی توان تصور کرد که او این کار را برای یک سال ادامه دهد. در ظرف، مثلاً چهار هفته هم اتفاق مهمی نخواهد افتاد. احتمال اینکه ترامپ بتواند فشار را تا زمانی که ایران تسلیم شود، حفظ کند غیرممکن است.

"الکس وطنکا"، کارشناس ایران از موسسه خاورمیانه در واشنگتن، می گوید: "حتی اگر امکان فلج کردن اقتصاد ایران تا حد زیادی وجود داشته باشد، این به سختی می تواند اهرم فشاری کافی باشد. احتمال اینکه ترامپ بتواند فشار را تا زمانی که ایران تسلیم شود، حفظ کند غیرممکن است. "الکس وطنکا"، کارشناس ایران از موسسه خاورمیانه در واشنگتن، می گوید: "حتی اگر امکان فلج کردن اقتصاد ایران تا حد زیادی وجود داشته باشد، این به سختی می تواند اهرم فشاری کافی باشد."*

دست ها از ایران کوتاه باد!

جنگ تجاوزکارانه علیه ایران ،وظایف کمونیست‌ها و نیروهاک میهندوست ومفهوم جنگ عادلانه(بخش دوم)

این روزها ضدکمونیست ها در لباس کارگری به بهانه مبارزه علیه اسلام و حکومت جمهوری اسلامی در تمام نسل کشی و قتل عام های صهیونیست ها درنوار غزه وبمباران لبنان در کنارشان قرار داشته و از آنها در هیئت «جنگ دوارتجاع» به حمایت برخاسته تا تأثیرات شوم خرابکاری ها و جنایاتشان را در نزد افکار عمومی کاهش دهند. امروز هم می نویسند می گویند وتبلیغ می کنند.

« سازمان حماس، جهاد اسلامی، حزب الله لبنان، حوثی های یمنی.... نیروهای ارتجاعی هستند که همانند «جمهوری جنگ طلب اسلامی» حاصل کارشان چیزی جز دیکتاتوری مذهبی، فقر و نابرابری و زن ستیزی برای مردم نیست. دو طرف این «جنگ ارتجاعی» با عملکردشان یکدیگر را تقویت می کنند. هزینه انسانی، سیاسی و اجتماعی این جنگ را باید مردم فلسطین و اسرائیل پردازند».

و ما اضافه می کنیم هزینه این افکار ضدبشری و نژادپرستانه غرب گرا و صهیونیستی را باید مردم ایران به عنوان قربانی تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم با استقرار تحریم، تجاوز نظامی به ایران، نقض همه حقوق قانونی ایران، زورگوئی، غارت اموال ایران در جهان پردازند. این است تئوری چپ ضدکمونیست برای توجیه تجاوز به ایران، تحریم مردم ایران، نقض همه حقوق به رسمیت شناخته شده جهانی ایران که آنها در زمان تجاوز به ایران به عنوان ستون پنجم در کنار دشمنان بشریت قرار می دهد. آنها با رژیم جمهوری اسلامی مبارزه نمی کنند با ایران با میهن ما مبارزه می کنند تا پای امپریالیسم و صهیونیسم را مجدداً به میهن ما باز کنند. این دشمنان مردم ایران را بشناسید. اینان تحت لوای مبارزه با «دو قطب ارتجاع» به خرابکاری در جبهه های ضد جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی مشغولند. فقط با تشدید مبارزه ایدئولوژیک و در یک پیکار گسترده عملی می توان این جریانات شبه ترسکیست و پارکابی امپریالیسم و صهیونیسم را رسوا و به انزوای کامل کشانید.

برخیها از «چپ ها» بخاطر فشار افکار عمومی داخلی وخارجی تجاوز به ایران را محکوم می کنند اما هیچ حقی برای طرف قربانی در دفاع از خود را به رسمیت نمی شناسند و جنگ را از هر دو طرف ارتجاعی تحلیل می کنند! آنها فرق ماهوی میان کسی که حق دفاع مشروع از خود و خانواده خود در خانه ابا اجدادی خویش را دارد با طرف متجاوز که برای اشغال ووبرانی وکشتار و تجزیه والحاق سیاسی آمده هر دو را «بی طرفانه» و با «مظلوم نمائی» یکسان جلوه می دهند. برای آنها ظالم و مظلوم، ستمگر و ستمکش، متجاوز و قربانی هر دو دارای حقوق مساوی هستند و سرکوب

به معنای شکست امپریالیسم آمریکا به شمار می آید. هنوز دولت تجاوزگر آمریکا به علت شکست در جبهه جنگ، قصد محاصره خطوط دریایی ایران را دارد، تا مشکل را حل کند! به نظر می رسد ترامپ کماکان به یک سلاح جدید تکیه می کند: فشار اقتصادی.

این فشار می بایست ایران را وادار به پایان جنگ کرده و تمام خواسته ها، از جمله توافقی که مانع از توسعه بمب هسته ای می شود را برآورده کند. گزارشی در وال استریت ژورنال حاکی از این نظریه است. این روزنامه آمریکایی گزارش می دهد که ترامپ به مشاوران خود دستور داده است تا برای محاصره طولانی مدت ایران آماده شوند.

پس از آنکه جمهوری اسلامی در ابتدا تنگه هرمز را بست، نیروی دریایی ایالات متحده نیز از ۱۴ آوریل کشتیرانی به «بنادر دشمن» را مسدود کرده است. این اقدام با هدف جلوگیری از صادرات نفت، منبع اصلی درآمد ج.ا. انجام می شود و هدفش محروم کردن حکومت از پایه های اقتصادی ش می باشد.

به گفته «نوربرت روتگن» کارشناس سیاست خارجی حزب دموکرات مسیحی آلمان، این محاسبه می تواند موفقیت آمیز باشد. او در یک برنامه گفتگوی تلویزیونی خاطرنشان کرد که اگر نفت استخراج شده به دلیل محاصره قابل حمل نباشد، باید ذخیره شود! اما غافل از اینکه ایران فاقد ظرفیت آنچنانی ذخیره سازی است. طبق گزارش شرکت تحلیلی «کپلر»، مخازن ذخیره سازی نفت ایران ممکن است تا اواسط ماه مه پر شوند. این امر حکومت ایران را مجبور به کاهش تولید روزانه نفت خواهد کرد.

هم اکنون رئیس جمهور ایالات متحده از این واقعیت که میادین نفتی همچنان بسته هستند، سوءاستفاده می کند.

زیرا نفت ایران تحت تأثیر قرار گرفته است. به گفته کپلر، صادرات نفت ایران از میانگین ۱۸۵ میلیون بشکه در روز در ماه مارس به تقریباً ۵۶۷۰۰۰ بشکه در روز کاهش یافته است. بنابراین، ایران احتمالاً به دلیل محاصره دریایی ایالات متحده، نفت بسیار بیشتری نسبت به آنچه می تواند ارسال کند، تولید می کند. این امر کمبود ذخیره سازی را تشدید می کند و حتی می تواند منجر به توقف تولید شود. با عواقب قابل توجهی نظیر: میدان های نفتی را نمی توان به سادگی تعطیل کرد. اگر منابع به طور مداوم مورد استفاده قرار نگیرند، آسیب می بینند که نیاز به تعمیرات پرهزینه دارند یا حتی خشک می شوند که ضربه ای شدیدی به صنعت نف ایران خواهد بود. مضافاً اینکه ایران به شدت به درآمد حاصل از فروش نفت وابسته است.

«کلمنس اچ. فیشر» استاد دانشگاه در شهر کلن آلمان نیز گزینه های محدود ذخیره سازی را برای ایران یک مشکل می داند. با این حال این استاد ژئوپلیتیک دانشگاه کلن فرض می کند که رهبری در تهران از وضعیت حساس آگاه است. این متخصص امنیتی می گوید: «به احتمال زیاد ایران این تحول را زود تشخیص داده و از قبل کاهش را آغاز کرده است.» بنابراین، تنگناهای موجود در ذخیره سازی مواد اولیه احتمالاً فقط در میان مدت حائز اهمیت خواهد بود.*

کنترل می‌کرد.

بسیاری از واحدهای کمونیستی و پاتیزانی به نیروهای داخلی فرانسه (FFI) پیوستند و در زمان پیاده‌سازی متفقین در نورماندی، نقش مهمی در آزادسازی شهرهای مختلف از جمله پاریس داشتند.

پس از آزادی فرانسه (۱۹۴۴)، حزب کمونیست به دلیل فداکاری‌هایش در دوران مقاومت، اعتبار بسیار بالایی کسب کرد و رهبران آن (مانند موریس تورز) به دولت موقت ژنرال دوگل دعوت شدند.

نکته کلیدی در این فرایند این است اگرچه در ابتدای جنگ (۱۹۳۹-۱۹۴۱) به دلیل پیمان عدم تعرض نازی-شوروی، مقاومت کمونیست‌ها ضعیف بود، اما پس از ۱۹۴۱، آن‌ها به یکی از رادیکال‌ترین و تأثیرگذارترین گروه‌های مبارز تبدیل شدند که با وجود تلاش برای حفظ خودمختاری، در نهایت تحت رهبری استراتژیک دوگل برای آزادسازی فرانسه عمل کردند.

همکاری تاکتیکی حزب کمونیست فرانسه با بورژوازی امپریالیستی این کشور در شرایطی صورت گرفت که در دهه ۱۹۳۰ میلادی، فرانسه به عنوان یکی از دو قدرت اصلی استعماری در جهان (در کنار بریتانیا)، حضور بسیار گسترده و سلطه‌گرانه‌ای در قاره آفریقا داشت. این دوره اوج امپراتوری استعماری دوم فرانسه محسوب می‌شد که در آن، فرانسه کنترل بخش‌های وسیعی از شمال، غرب و مرکز آفریقا را در دست داشت. مهم‌ترین نکات درباره استعمار فرانسه در آفریقا در این دوران عبارتند از:

گستره جغرافیایی: مستعمرات فرانسه شامل کشورهای امروزی مانند الجزایر، تونس، مراکش (تحت‌الحمایه)، سنگال، ساحل عاج، بنین، گینه، مالی، نیجر، بوركینافاسو، موریتانی، کامرون و ماداگاسکار می‌شد.

سلطه اقتصادی: از سال ۱۹۳۰ به بعد، فرانسه تسلط کامل بر عرضه پول در کشورهای فرانسوی‌زبان آفریقا پیدا کرد و منابع اقتصادی این مناطق را به نفع پاریس استخراج می‌کرد.

در مجموع، در سال‌های ۱۹۳۰، فرانسه با سیاست‌های استعماری و سرکوب‌گرانه، ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای آفریقایی تحت کنترل خود را مدیریت می‌کرد. جالب توجه است که جریان‌های ترسکیستی در دوره جنگ جهانی دوم و بطور مشخص در فرانسه منتقد رهنمود کمیتارن برای تشکیل جبهه واحد بودند و "استالینیست‌ها" را به همدستی با بورژوازی امپریالیستی متهم می‌کردند. بنابراین تاریخچه مبارزه با دوقطب ارجاع "مربوط به دوره کنونی جنگ علیه ایران نمی‌شود بلکه سابقه طولانی ارد و ویروس ترسکیسم تارپود این گروه‌های شبه مارکسیست رادرنوردیده است. پاشنه آشیل این گروه‌ها عدم اعتقاد به مسئله ملی و حق تعیین سرنوشت در عصر امپریالیسم است که بازبان چپ بیان می‌شود و در پارکابی ماشین جنگی قوای متجاوز برای استقرار "حکومت شورایی" انجام وظیفه می‌کنند.

نمونه دیگر از جنگ عادلانه جنگ ویتنام است. حزب کمونیست ویتنام برای مقابله با متجاوزین خارجی (فرانسه، ژاپن، ایالات متحده از تاکتیک پیچیده و بسیار موثر «جبهه متحد ملی» استفاده کرد. این راهبرد بر پایه‌ی بسیج عمومی، ترکیب بورژوازی

شده، تحقیر شده نباید به ساحت مقدس ظالم بی احترامی کند که اسائه ادب است. برای آنها حکومت‌های سیاسی ایران، عراق، لیبی، افغانستان، سوریه، ونزوئلا، سومالی. جنبش مقاومت فلسطین و لبنان و یمن...، به خاطر ماهیت سرمایه دارانه، بخاطر ماهیت مذهبی و اسلامی.... حق حیات ندارند در حالی که حکومت‌های ضد بشر امپریالیستی و صهیونیستی، مظهر «تمدن» و هم‌تراز طرف قربانی محسوب شده و از این حقوق طبیعی جنایتکارانه برخوردار است تا خلق‌های نامبرده را قتل عام کنند.

تدافعی خواندن جنگ از طرف ایران و همزمان محکوم کردن دفاع از استقلال خود و جغرافیای سرزمینی یک ریاکاری و دغلکاری سیاسی است. حال به می پردازیم به تاکتیک حزب کمونیست فرانسه در شرایطی که این کشور امپریالیستی تحت اشغال ارتش نازی قرار گرفت.

حزب کمونیست فرانسه (PCF) نقش بسیار کلیدی، فعال و در عین حال پیچیده‌ای در مبارزه علیه اشغالگری ارتش نازی در جنگ جهانی دوم ایفا کرد. این نقش پس از حمله آلمان به اتحاد جماهیر شوروی لنینی استالینی در ژوئن ۱۹۴۱، از یک موضع انفعالی به یک مقاومت مسلحانه و سازمان‌یافته تبدیل شد. حزب کمونیست فرانسه با رهنمود کمیتارن با ژنرال شارل دوگل نماینده بورژوازی فرانسه در جبهه متحدی علیه ارتش متجاوز وارد عمل و همکاری شد.

نقش حزب کمونیست فرانسه علیه نازی‌ها در دوره مقاومت (و همکاری با دوگل) را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

۱. سازماندهی مقاومت مسلحانه

تشکیل پارتیزان‌های مسلح: حزب کمونیست شاخه نظامی خود را به نام «فرانس تیرور و پارتیزان» (FTP) تشکیل داد که به یکی از بزرگترین و فعال‌ترین گروه‌های مقاومت مسلحانه در فرانسه تبدیل شد.

اقدامات مسلحانه و تخریبی علیه ارتش نازی: نیروهای FTP عملیات‌های متعددی نظیر منفجر کردن خطوط راه‌آهن، حمله به کاروان‌های آلمانی، تخریب زیرساخت‌های حمل‌ونقل و ترور سربازان و افسران نازی را انجام دادند.

اولین ضربه مسلحانه: اولین عملیات مسلحانه علیه یک افسر آلمانی در متروی پاریس در اوت ۱۹۴۱ توسط یک عضو کمونیست انجام شد.

۲. همگرایی با دوگل و «فرانسه آزاد»

تشکیل شورای ملی مقاومت (CNR): در سال ۱۹۴۳، رهبران حزب کمونیست علی‌رغم اختلافات ایدئولوژیک، به شورای ملی مقاومت به رهبری «ژان مولن» (نماینده دوگل) پیوستند و به جایگاه مرکزی در مبارزه دست یافتند.

اتحاد برای آزادی: اگرچه کمونیست‌ها می‌خواستند بازوی اصلی مقاومت باشند، اما در نهایت با نیروهای وفادار به دوگل متحد شدند تا قدرت نازی‌ها و حکومت ویشی را سرنگون کنند.

۳. نقش در سازماندهی و مقاومت داخلی علیه متجاوزین

حزب در ابتدا نفوذ چندانی در بین توده‌ها نداشت. اما تا اواخر دوره اشغال، حزب کمونیست به بیشترین میزان نفوذ خود دست یافت و مناطق گسترده‌ای از فرانسه را از طریق یکان‌های مقاومت خود

ملی و میهندوست و اتحاد با تمام گروه‌های ضد استعماری، فارغ از گرایش‌های سیاسی یا طبقاتی آن‌ها استوار بود. نکات کلیدی این تاکتیک عبارتند از:

تشکیل جبهه متحد ملی (ویت‌مین (۱۹۴۱). هوشی‌مین، رهبر حزب، «لیگ برای استقلال ویتنام» یا ویت‌مین را تشکیل داد. این سازمان ظاهراً یک ائتلاف گسترده ملی بود، اما تحت رهبری مرکزی حزب کمونیست عمل می‌کرد. در ابتدا، حزب کمونیست از دستور رادیکال طبقاتی (مانند مصادره زمین) دست کشید تا ناسیونالیست‌های میهندوست میانه رو، مالکان زمین، تجار و روشنفکران را در مبارزه علیه فرانسه و ژاپن متحد کند. ساختار ویت‌مین شامل گروه‌های جداگانه برای دهقانان، زنان، جوانان و کاتولیک‌ها بود که همگی زیر چتر یک نهاد واحد علیه دشمن خارجی فعالیت می‌کردند. حزب کمونیست ویتنام، «استقلال ملی» را بر «انقلاب سوسیالیستی» مقدم دانست. این تاکتیک باعث شد که عامه مردم ویتنام، که میهندوست بودند اما لزوماً کمونیست نبودند، با حزب همکاری کنند.

حزب با استفاده از تاریخ مبارزات ضد استعماری ویتنام، خود را تنها نماینده واقعی وطن‌پرستی معرفی کرد

تاکتیک حزب مبتنی بر «جنگ ملی» بود؛ یعنی درگیر کردن تمام افراد جامعه در جنگ (کمک‌های لجستیکی، شناسایی دشمنان مردم و جنگ پارتیزانی).

در دوران جنگ با آمریکا، حزب کمونیست ویتنام جنوبی «جبهه آزادی‌بخش ملی» (ویت‌کنگ) را ایجاد کرد. اگرچه ویت‌کنگ از شمال هدایت می‌شد، اما به عنوان یک جنبش گسترده ملی و بومی (شامل دهقانان، روشنفکران جنوب) نشان داده می‌شد تا حمایت محلی را جلب کند. حزب کمونیست از ترکیب عملیات نظامی پارتیزانی (کمین، تونل‌ها) با مبارزات سیاسی (جلب افکار عمومی) استفاده می‌کرد. حزب در ابتدا از برخی دیوان‌سالاران آموزش‌دیده استعماری یا مقامات سابق استفاده کرد تا مدیریت کشور را پس از خروج ژاپن بر عهده بگیرند. پس از اینکه حزب توانست قدرت را مستحکم کند (به ویژه پس از ۱۹۵۰ و دریافت کمک از چین/شوروی)، عناصر بورژوا و ناسیونالیست‌های غیر کمونیست رقیب را به تدریج حذف یا تضعیف کرد. حزب کمونیست با هوشمندی، افکار عمومی در فرانسه و آمریکا را هدف قرار می‌داد تا آن‌ها را متقاعد کند که در سمت غلط تاریخ ایستاده‌اند و ویتنامی‌ها تنها برای آزادی می‌جنگند. در مواردی، حزب از شخصیت‌های ملی‌گرای غیر کمونیست به عنوان ویرترین دولت استفاده می‌کرد تا چهره‌ای مقبول‌تر ارائه دهد.

خلاصه اینکه: تاکتیک اصلی حزب کمونیست ویتنام، ایجاد یک جبهه ملی گسترده بود که براساس سیاست ملی و نه ایدئولوژیک تأسیس گردید تا با تکیه بر میهندوستی و استقلال ملی، همه گروه‌ها را علیه دشمن خارجی متحد کند، و سپس با استفاده از ساختار سازمان‌یافته حزب، این ائتلاف را مدیریت کرده و قدرت را در دست بگیرد. پس مشاهدی می‌کنید حتی حزب کمونیست ویتنام که قویترین حزب در آندوره بود برای استقرار سوسیالیسم ابتدا می‌بایست به حل مسئله ملی یعنی استقلال سیاسی کشور پاسخ گوید. و از این روی جبهه‌ای با جمیع گروه‌ها و اقشار اجتماعی که

خرده بورژوازی و بورژوازی را نمایندگی می‌کردند، تشکیل داد و سرانجام به پیروزی رسید. جنگ ویتنام جنگ رهاییبخش ملی بود که حزب کمونیست با شرکت فعال در مبارزه ملی رهبری را جنبش را در دست گرفت و به سلطه استعمار پایان داد. چپ اندر قیچی‌های ایرانی از قضا نه تاریخ جنبش کمونیستی را خوب می‌شناسند و نه جبهه‌های رهاییبخشی که با رهبری کمونیستها به پیروزیهای درخشانی نائل شدند.

نمونه دیگری از جنبش‌های ملی **جنبش رهای بخش الجزایر** است که رهبریش در دست نیروهای مذهبی بود و نقش عمده‌ای در این جبهه داشتند. از اینرو این جنبش‌ها را که امروز نیز در جلو چشم ما بعنوان عنصر عینی حضور دارند و برای استقلال کشورشان می‌جنگند، نمی‌توان بواسطه ایدئولوژی مذهبی‌شان ارتجاعی نامید.

کوتاه اینکه جبهه آزادی‌بخش ملی در ۱۰ آبان ۱۳۳۳/۱ اول نوامبر ۱۹۵۴، در بیانیه‌ای، اهداف داخلی و خارجی خود را اعلام کرد. اهداف داخلی عبارت بودند از:

برپایی حکومت دموکراتیک بر طبق مبانی اسلامی و برقراری استقلال ملی، احترام به تمام آزادی‌های اساسی بدون هیچ‌گونه تبعیض نژادی یا مذهبی، زدودن فساد و تباهی از چهره انقلاب، و گسترش انقلاب الجزایر

در عرصه بین‌المللی نیز اتحاد کشورهای شمالی آفریقا با محوریت اسلامی - عربی و پیوند نزدیک با حامیان انقلاب الجزایر در جامعه بین‌المللی، به ویژه در سازمان ملل متحد، از مهم‌ترین اهداف خارجی جبهه بود.

«فرانسوا میتران»، وزیر کشور وقت فرانسه، در پاسخ به این بیانیه گفت: «الجزایر جزئی از فرانسه است و این کشور حاکمیتی جز حاکمیت خود را بر الجزایر به رسمیت نمی‌شناسد».

ملحق شدن به جبهه آزادی‌بخش

با انتشار بیانیه جبهه آزادی‌بخش الجزایر، بسیاری از سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی فعال در الجزایر، در ۱۳۳۵ش / آوریل ۱۹۵۶ به جبهه ملحق شدند، از جمله «جمعیت العلماء المسلمین»، «اتحادیه کارگران مسلمان»، «سازمان دانشجویان مسلمان شمال آفریقا»، و «اتحادیه دموکراتیک بیانیه الجزایر»

با اتحاد و ائتلاف دیگر تشکلهای انقلابی الجزایر به رهبری «احمد بن بلا»، در ۲۹ مرداد ۱۳۳۵ / ۲۰ اوت ۱۹۵۶ همایش مخفی جبهه در منطقه صومام شکل گرفت. همچنین «کمیته اجرایی و شورای ملی انقلاب الجزایر» از نمایندگان سراسر الجزایر تشکیل شد تا به عنوان عالی‌ترین مرجع اجرایی انقلاب، اداره امور را بر عهده گیرد. در این میان نیروهای اسلامی با گرایشات مختلف و ضد استعماری نقش عمده‌ای در نبرد علیه متجاوزین فرانسوی داشتند. کمونیست‌ها نیز در این جبهه شرکت داشتند اما در اقلیت بودند. جبهه حول محور مبارزه ضد استعماری شکل گرفت و مهم‌ترین هدف‌اش کسب استقلال سیاسی بود. «جبهه» ائتلاف ایدئولوژیک نبود، بلکه سیاسی بود. «احمد بن بلا»، مسلمان بود و فرمانده نیروهای مسلح ضد استعمار فرانسه و اولین رئیس جمهور الجزایر بود. بنابراین جنبش ملی الجزایر یک جنبش ملی و تحت رهبری نیروهای اسلامی علیه اشغالگران فرانسوی بود و سرانجام



چرا افزایش گرانی پس از آتش بس؟

گرانی روزافزون کالاها و خدمات مورد نیاز عموم مردم، روز به روز فشار بیشتری به زحمتکشان وارد می کند و عرصه های مختلف زندگی حقوق بگیران متوسط و پایینی جامعه را تحت تأثیر خود قرار داده است. روند رو به رشد گرانی، به ویژه در روزهای پس از توقف آتش بس، چهره خود را بیشتر نمایش داده است. مواد غذایی، میوه، مواد بهداشتی و خدمات درمانی و دارویی، قیمت خودرو و لوازم جانبی خودرو، اجاره مسکن و قیمت مسکن و مصالح ساختمانی و دیگر خدمات مورد نیاز عموم شهروندان با گرانی شدیدی روبه رو شده است. خدمات فرهنگی از جمله قیمت کاغذ و کتاب هم که از این قاعده مستثنا نبوده و روند خیره کننده قیمت کتاب عرصه را بر علاقه مندان تنگ کرده است. اگرچه روند افزایش قیمت کالاها و خدمات، میراث وضعیت اقتصادی پیش از جنگ اخیر است، پس از وقوع جنگ و توقف آن، این روند شدت بیشتری به خود گرفته است.

استمرار این روند پیامدهای نگران کننده ای در عرصه های مختلف زندگی فردی، خانوادگی و جمعی شهروندان ایرانی در پی داشته است. این روند در کنار تعطیلی شماری از واحدهای تولیدی، صنعتی، خدماتی و گردشگری موجب بیکاری گروه پرشماری از هموطنان شده و به این ترتیب نتیجه این روند در فقر جمعیت بیشتری به صورت گسترده تر و حادتر نمایان می شود. چرا چنین است و وظیفه دولت کدام است؟

یکم- اقدامات دولت بی تدبیر و نئولیبرال برای مهار تورم در سالهای اخیر نتیجه مشهودی در پی نداشته و روز به روز بر روند تورم افزوده شده و گرانی ناشی از این شرایط هم عرصه را بیشتر برای شمار قابل توجهی از مردم ایران تنگ کرده

به پیروزی رسید. کمونیست ها در این جنبش شرکت فعال داشتند اما موفق به کسب رهبری آن نشدند و لذا انقلاب اگرچه به رهائی ملی منجر شد اما در عرصه طبقاتی وحل مسئله استثمار و گذار به سوسیالیسم با شکست روبرو گردید.

حال آنها که با جبهه متحد فلسطین و نقش عمده نیروهای مسلمان فلسطینی نظیر سازمان حماس علیه اشغالگران صهیونیست مخالفت می کنند، عملشان به نفع صهیونیست های اشغالگر است. در مورد عدم حمایت برخی از چپ های پُر و امپریالیست و صهیونیست پسند ایرانی که مبارزه ملت فلسطین را نفی می کنند و هیچ شرکتی در تظاهرات های ضد صهیونیستی در خلال دو سال و اند اخیر نداشتند نشان از آن است که این گروه ها آلوده به تفکرات ترسکستی هستند و مخالف هرگونه جنبش ملی که ماهیتا بورژوائی است، می باشند. این قبیل جریانات فقط از جنبش های دفاعی می کنند که «کمونیست ها» در رأس شان باشند، در غیر این صورت انتجاعی محسوب می شوند.

جریانات ایرانی که اکنون در هیئت شعار جنگ با «دوقطب ارتجاع» ظاهر شدند به سادگی از کنار حمله آشکار نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران که نقض قوانین بین المللی و نقض تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی ایران است، می گذرند و عملاً آن را تایید و احمقانانه فرمان بلافاصله و فوری سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار «حکومت انقلابی» را صادر می کنند!!! اینها چپ دو قطبی و پارکابی امپریالیسم و صهیونیسم در ایران و منطقه اند و عملکردشان جز این نیست. اینان امروز نقش ستون پنجم امپریالیسم و صهیونیسم را که با زبان «چپ» سخن می گویند، بازی می کنند.

مطابق آنچه که در پیش گفتیم جنگ خود ادامه سیاست است، لذا: هرگاه این سیاست رهایی ملی بوده یعنی بیانگر جنبش مردمی علیه ستم استعماری باشد در این صورت جنگی که از آن ناشی می گردد جنگ رهایی بخش ملی است. بقول لنین «جنگ میهنی در عصر امپریالیسم اجتناب ناپذیر است و میهن هنوز همه نقش تاریخی خود را ایفا نموده است. اینجا دفاع از میهن می تواند هنوز دفاع از دموکراسی، از زبان مادری، آزادی سیاسی بر علیه ستمگر نیروی متجاوز باشد. حال آنکه انگلیسی ها، فرانسوی ها، آلمانها، ایتالیایی ها زمانیکه در دفاع از میهن خویش در جنگ کنونی (جنگ جهانی امپریالیستی اول-توفان) سخن می رانند؛ دروغ می گویند، زیرا این زبان مادری، آزادی و توسعه ملی آنان نیست که از آن دفاع می کنند، بلکه حقوق برده داری آنان، مستعمراتشان، مناطق نفوذ، سرمایه مالی آنان در کشورهای بیگانه و غیره است که مورد دفاع قرار گرفته است (کاریکاتوری از مارکسسم).

فقط باوه سربازان و سیاست بازان دغلکار می توانند با فضل فروشی تنگ نظرانان ماهیت جنگ تدافعی ایران را ارتجاعی و همانند جنگ جهانی اول سرنگونی فوری بورژوازی خودی را درالویت سیاسی خود قرار دهند! سیاستی خائنانانه که درپارکابی امپریالیسم به همدست قوای متجاوز بدل خواهند شد و جزاین نیز نخواهد بود. *



غنی‌سازگ اورانیوم، بهانه‌ای در دست امپریالیسم آمریکا برای فشار به ایران

جهت افشای توطئه‌های امپریالیسم آمریکا لازم است که به مسئله غنی‌سازی اورانیوم از جهت حقوقی نظری بیفکنیم. اولین سوال اینست که آیا اصولاً غنی‌سازی اورانیوم در ایران مجاز است؟ پاسخ به این سؤال بدون درنگ مثبت است. این امر طبق ماده چهارم پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) سال ۱۹۶۸، که ایران هم آن را امضا کرده است، حق مسلم کشور ما است.

ماده چهارم بیان می‌کند که «طرف‌های متعهد حق غیرقابل انکاری برای توسعه، دستیابی و استفاده از انرژی هسته‌ای برای اهداف صلح‌آمیز، ضمن حفظ برابری، دارند.» بنابراین، از آنجا که اورانیوم غنی‌شده برای تولید انرژی لازم است، منع آن برای کشورهای امضا کننده معاهده غیر قانونی است.

با این وجود، ممکن است لازم باشد تولید این سوخت هسته‌ای توسط ایران، با توجه به ظرفیت‌های مورد استفاده و سطح غنی‌سازی، محدود شود. عدم محدود کردن آن تا ۳۰ درصد می‌تواند ایران را قادر به ساخت سلاح هسته‌ای سازد. دستیابی به آن با درجه تسلیحاتی، همیشه یک اقدام متعادل کننده توسط صنعت هسته‌ای ایران بوده است.

برای کشورهایی با محیط منطقه‌ای ناامن، این امر به دلایل امنیتی ناگزیر به همان اندازه جذاب است که برای کشورهایی که زرادخانه‌های هسته‌ای موجود دارند.

در این رابطه باید گفت با توجه به مخاطراتی که کشور ما را تهدید کرده و می‌کند نظیر تجاوز اخیر امپریالیسم و صهیونیسم ایران می‌تواند و باید از سلاح هسته‌ای به عنوان عامل بازدارنده بهره‌مند شود.

اما اکنون چنین به نظر می‌رسد که ج.ا.ایران برای جلوگیری از سوءظن به ساخت سلاح هسته‌ای، می‌تواند مواد با درجه

است. مشخص نیست برنامه دولت برای مهار تورم چیست؟ و برنامه احتمالی دولت بر چه پایه‌هایی استوار است؟ اما این برنامه احتمالی و ابعاد آن هرچه باشد در عالم واقع نتوانسته به مهار تورم منجر شود.

آن‌هم در شرایطی که مردم ایران در چند دهه گذشته همواره شاهد تورم دورقمی بوده و به این ترتیب در زندگی عموم مردم نتایج این وضعیت قابل مشاهده و تأمل بوده است. پیامدهای انسانی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی و درمانی این وضعیت نیز نیازمند بررسی‌های عمیق است.

دوم- متعاقب حملات امپریالیسم آمریکا و اسرائیل به ایران به‌ویژه جنگ اخیر روند گرانی کالاها و خدمات مورد نیاز عموم شهروندان روند تازه‌ای به خود گرفته است و به شدت زندگی روزمره شمار قابل توجهی از مردم زحمتکش را تحت تأثیر خود قرار داده است. هیچ اقدام ویژه و اثربخشی نیز تدارک دیده نشده تا در برابر روند گرانی‌ها سد ایجاد کرده و به این ترتیب صدمات وارد به طبقات محروم کاهش یابد. در اینکه حملات دشمنان به زیرساخت‌هایی چون پتروشیمی، فولاد و ذوب‌آهن در این روند تأثیر مستقیم و مشهودی داشته هم حرفی نیست اما این واقعیت موجب نمی‌شود تا نقش نهادهای مسئول در اداره کشور برای تأمین خدمات مورد نیاز شهروندان و ایجاد امنیت روانی و اقتصادی نادیده گرفته شود.

سوم- فشار گرانی در میان اقشار فقیرتر یا مناطق محروم کشور دوچندان حس می‌شود و زندگی برای این گروه از هم‌وطنان دشوارتر شده است. کارمندان دولت، کارگران و بازنشستگان هم بیش از پیش با فشار گرانی دست‌وپنجه نرم می‌کنند، تکلیف بیکاران و بیکارشدگان هم مشخص است. در این شرایط استمرار گرانی‌ها و ناتوانی در کنترل آن به صورت مستقیم بر تاب‌آوری اجتماعی در سطح ملی اثر گذاشته.

چهارم- در اینکه جنگ بر گرانی‌ها اثر گذاشته تردیدی نیست، اما با توجه به پیامدهای این وضعیت بر زندگی بخش قابل توجهی از مردم و احتمال گسترش پیامدهای آن بر زندگی بخش بیشتری از زحمتکشان در آینده ضروری است برای مهار این پدیده مخرب و منفی، اقدامات فوری در دستور کار قرار گیرد و سیاست‌های مناسبی برای مهار گرانی‌ها تدوین و اجرا شود. همچنان که برای گذر از شرایط فعلی نه جنگ نه صلح هم تدابیر کارشناسی شده و جامعی اندیشیده شود تا ملت ایران بتواند با گذر آبرومند و متحد این روزهای دشوار را پشت سر بگذارد. اما در این میان نقش رئیس‌جمهور ایران، پزشک‌یان که یکی از نا کارآمدترین رئیس‌جمهور تاریخ ایران است، نقشی مخرب و در انطباق با سیاست‌های نئولیبرالی اتاق بازرگانی قرار دارد و مسئول افزایش گرانی و وضعیت موجود است.*



مصاحبه اختصاصی با کمیل ابو حنیش رهبر جبهه خلق براک آزاد فلسطین درمورد وضعیت زندانیان فلسطینی و شکنجه‌هاک وحشیانه و اوضاع فلسطین و منطقه پس از ۷ اکتبر

هفته‌نامه پرولتر شماره ۲۰ ماه مه ارگان حزب کمونیست سوئد (ک) با کمیل ابو حنیش گفت‌وگوی اختصاصی ترتیب داده است؛ کسی که علاوه بر نقش برجسته‌اش در جبهه خلق برای آزادی فلسطین، نویسنده حدود بیست کتاب شامل رمان، داستان کوتاه، مجموعه شعر و آثار سیاسی است که همه را در زندان نوشته است. او رهبر بخش زندان‌های جبهه خلق برای آزادی شد و در سال ۲۰۱۶ به دفتر سیاسی این سازمان راه یافت. در دهه ۱۹۹۰ نیز رهبر فعالیت‌های دانشجویی جبهه خلق برای آزادی در دانشگاه‌ها بود.

کمیل ابو حنیش، عضو دفتر سیاسی جبهه خلق برای آزادی فلسطین، در ۱۳ اکتبر ۲۰۲۵ از اسارت اسرائیل آزاد شد. او یکی از دو هزار فلسطینی بود که در چارچوب تبادل اسرا هم‌زمان با اجرای آخرین «آتش‌بس» میان اسرائیل و حماس آزاد شدند. در دوران زندان، کمیل ابو حنیش با صدها رهبر فلسطینی از جمله مروان برغوثی، نویسنده ولید دقه و احمد سعادت، دبیرکل جبهه خلق برای آزادی فلسطین، آشنا شد. پس از آزادی، او به قاهره در مصر تبعید شد و «هفته‌نامه پرولتر» از طریق تماس اینترنتی با او درباره جنبش آزادی‌بخش فلسطین، دوران زندان، فعالیت سیاسی خستگی‌ناپذیرش و زندگی‌ای که وقف مبارزه کرده است گفت‌وگو کرد:

تسلیماتی را به روسیه منتقل کند.

کسی چه می‌داند که در حال حاضر، به دلیل حمله ایالات متحده و اسرائیل و نیروی مخرب ناشی از آن، اراده رهبری ج.ا. برای انجام تمام اقدامات احتیاطی لازم برای دفاع از خود، که احتمالاً قوی‌تر از همیشه است، شامل گزینه هسته‌ای هم باشد. اینکه حملات هوایی هدفمند تا چه حد هنوز ظرفیت لازم را دارند، از خارج قابل ارزیابی نیست. مشکل دقیقاً همین است. به این سوال که تأسیسات هسته‌ای ایران چقدر حساس، پایدار یا فقط آسیب جزئی دیده‌اند، نمی‌توان پاسخ قطعی داد.

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) دیگر هیچ وسیله‌ای برای نظارت بر وضعیت ندارد. او می‌تواند در مورد وضعیت سایت‌هایی مانند راکتور تحقیقاتی نزدیک تهران، نیروگاه هسته‌ای بوشهر، تأسیسات علامت‌گذاری زیرزمینی در فردو یا نظنز و اینکه آیا زنجیره‌های تأمین مختل شده‌اند، یا نه گمانه‌زنی کند. او همچنین می‌تواند تعداد قابل توجهی از پرسنل ماهر کشته شده در بمباران‌ها را در نظر بگیرد.

کشورهای امپریالیستی غرب تضمین‌های ایمنی لازم برای به دست آوردن تصویر واضح‌تری از وضعیت، بازگشت به حالت بازرسی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را همانطور که در توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ امکان‌پذیر بود توصیه می‌کنند. غافل از اینکه، ج.ا. ایران به احتمال زیاد به چنین توافقی باز نخواهد گشت. تا زمانی که هیچ توافق صلحی با ایالات متحده وجود نداشته باشد که شامل تضمین امنیت ایران و جبهه مقاومت در برابر تهدید سلاح‌های هسته‌ای آمریکا و اسرائیل باشد، ایران نباید و نمی‌تواند تن به پیشنهادات مزورانه، نو استعماری و امپریالیستی-صهیونیستی بدهد.

علاوه بر این هرچه جنگ علیه ایران بیشتر ادامه یابد، به احتمال قوی ج.ا. نیز به درستی بر حق خود برای داشتن برنامه هسته‌ای بیشتر اصرار خواهد ورزید.

علاوه بر این، ایران در عین اجرای آن می‌تواند برای تضمین استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، طبق پیمان ان پی تی عمل کند. طبق این طرح، اورانیوم غنی‌شده در ایران قرار بود هر شش ماه یکبار صادر و با میله‌های سوخت هسته‌ای برای تولید انرژی مبادله شود.

به موازات آن، باید ممنوعیتی برای بازفرآوری پلوتونیوم وجود می‌داشت، زیرا این فرآیند می‌تواند اورانیوم شکافت‌پذیر و در نتیجه قابل استفاده در سلاح هسته‌ای تولید کند.

سرانجام مشخص شد چه کسی اورانیوم غنی‌شده را در اختیار می‌گرفت، اگرچه واضح بود که روسیه تنها کشوری است که تهران می‌تواند به آن اعتماد کند.

ولادیمیر پوتین در تماس تلفنی خود با دونالد ترامپ در ۲۹ آوریل به او گفته بود که کشورش آماده پذیرش اورانیوم غنی‌شده از ایران است. رئیس‌جمهور آمریکا رسماً این موضوع را تأیید کرد.*

یک‌بار، برای پانزده تا سی دقیقه اجازه صحبت داشتیم. من از این زمان برای ضبط نوشته‌هایم استفاده می‌کردم. حدود ده کتاب من کاملاً از طریق تلفن ضبط شده‌اند.

آیا شرایط پس از ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ تغییر کرد؟

پاسخ: بگذارید روشن بگویم. حتی اگر پیش از ۱۷ اکتبر شرایط نسبتاً بهتر بود، باز هم بهشت نبود. اما پس از ۱۷ اکتبر ما کاملاً از جهان جدا شدیم؛ نه ملاقات وکیل و نه خانواده، اجازه خروج به حیاط نداشتیم و از نظر پزشکی نیز رها شده بودیم. اتاق‌هایمان را تفتیش کردند و همه چیز را گرفتند: روزنامه‌ها، تلویزیون، رادیو، تیغ اصلاح و لباس‌ها.

آواز خواندن ممنوع بود. دعا کردن ممنوع بود. هیچ چیز برایمان باقی نگذاشتند جز تشک و پتو. من تا نه ماه پس از مرگ پدرم از درگذشت او خبر نداشتم. خبری که سه ماه از آن گذشته بود، تازه محسوب می‌شد. شکنجه‌هایی که بر ما اعمال شد وحشیانه بود. ما را کتک می‌زدند. ساعت‌ها در سرمای شدید و گرمای طاقت‌فرسا به صلیب می‌کشیدند. پانزده نفر در سلول‌هایی برای شش نفر نگهداری می‌شدیم. حدود ۹۰ زندانی در این دوره کشته شدند.

آیا می‌توانید درباره فعالیت جبهه‌خلق برای آزادی فلسطین در غزه طی جنگ نسل‌کشی اسرائیل توضیح دهید؟

پاسخ: برای من دشوار است که پاسخ دقیقی بدهم، زیرا خودم اهل غزه نیستم و به‌تازگی آزاد شده‌ام. اما جبهه‌خلق برای آزادی فلسطین مدت‌هاست در غزه فعال است و بخشی از مقاومت در برابر اشغالگری، چه نظامی و چه مدنی، به شمار می‌رود.

چه چیزی باعث شد به جبهه‌خلق برای آزادی فلسطین بپیوندید؟ شما هم در انتفاضه اول و هم دوم شرکت داشتید.

پاسخ: درست است. من در جریان انتفاضه اول که در سال ۱۹۸۷ آغاز شد، به جبهه‌خلق برای آزادی فلسطین پیوستم. آن زمان فقط کودکی دوازده‌ساله بودم. فلسطین کشوری تحت اشغال بود. اسرائیلی‌ها دائماً زمین‌های بیشتری مصادره می‌کردند. در آن دوران، یورش به خانه‌ها، بازداشت و زندانی کردن مردم بسیار رایج بود. پدرم را بردند، عمویم را بردند، دیگر اعضای خانواده و همسایه‌هایمان را هم بردند.

ما با این واقعیت بزرگ شدیم و در همین بستر بود که آگاهی ملی من شکل گرفت. ما از طریق مقاومت مردمی سنگ‌پرانی، اعتصاب، تحصن و شعارنویسی با اشغال مقابله می‌کردیم. من به پیشاهنگ جوانان شهید غسان کنفانی در روستای بیت دجن در منطقه نابلس، زادگاهم، پیوستم.

آیا غسان کنفانی تأثیر بزرگی بر شما داشت؟

پاسخ: برای من، غسان کنفانی یکی از بزرگ‌ترین نویسنده‌گان

آیا می‌توانید درباره دوران خود در سیستم زندان‌های اسرائیل را توضیح دهید؟

پاسخ: در مجموع ۲۳ سال از عمرم را در زندان گذراندم؛ طولانی‌ترین و مهم‌ترین دوره زندگی‌ام. نخستین بار در سال ۱۹۹۴، در آغاز دوران دانشگاه، حدود ۴۰ روز بازداشت شدم. پیش از انتفاضه دوم نیز در تابستان ۲۰۰۰ زندانی شدم. در هر دو بار شکنجه شدم.

آخرین بار در آوریل ۲۰۰۳ زندانی شدم. پس از دو سال محاکمه، به ۹ سال حبس ابد، معادل بیش از ۸۰۰ سال زندان، محکوم شدم. همچنین مجبور شدم ۲۰ میلیون دلار جریمه به شهرک‌نشینان اسرائیلی بپردازم.

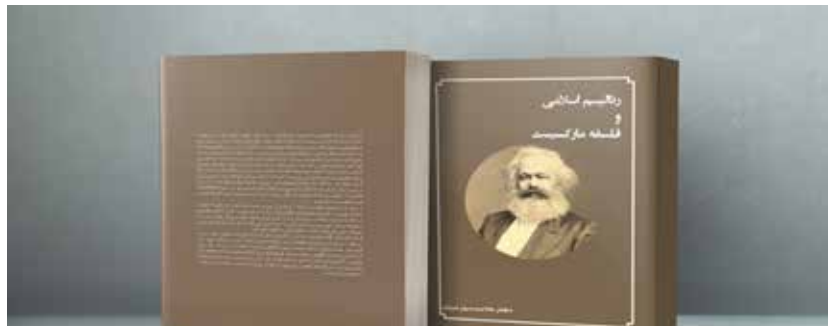
زمانی که وارد زندان شدم، جنبش سازمان‌یافته‌ای از زندانیان فلسطینی وجود داشت که از دهه ۱۹۹۰ شکل گرفته بود و من نیز به آن پیوستم. از طریق سازماندهی و مبارزه، به‌ویژه اعتصاب غذا، زندانیان توانستند حقوقی به‌دست آورند که شرایط زندان را بهبود بخشید. من شخصا در هشت اعتصاب غذا شرکت کردم. برای مثال، کتابخانه داشتیم، فعالیت فرهنگی و تشکیلاتی داشتیم. ده‌ها زندانی جان خود را در این راه دادند.

با وجود شرایط سخت و شکنجه، شما وقت خود را صرف مطالعه، ادبیات و فعالیت سیاسی کردید. چگونه توانستید زندان‌ها را به دانشگاه و محلی برای مطالعه و سازماندهی علیه اشغال تبدیل کنید؟

پاسخ: من با ولع مطالعه می‌کردم؛ روزانه پنج تا ده ساعت. سه ساعت را صرفاً به نوشتن اختصاص می‌دادم. درباره سیاست، فلسفه، تاریخ و فرهنگ سخنرانی برگزار می‌کردم. همواره به‌خاطر کار و نوشته‌هایم تحت تعقیب بودم. زندانبان‌ها نوشته‌هایم را مصادره می‌کردند.

بنابراین، ما کاغذها را پنهان می‌کردیم و با روشی که «کپسول» می‌نامیدیم از زندان خارج می‌کردیم. متنی کوتاه با حروف بسیار ریز روی کاغذ شفاف نوشته می‌شد، سپس تا و لوله می‌شد تا شبیه قرص گردد. از همین رو آن را «کپسول» می‌نامیدیم. به کمک این کپسول‌ها می‌توانستیم پیام‌ها و گزارش‌ها را قاچاق کنیم و میان زندان‌ها ارتباط برقرار نماییم.

پس از مدتی توانستیم تلفن وارد زندان کنیم. هر دو یا سه روز



جهت تهیه این اثر با ارزش از رفیق دکتر فروتن با ما تماس حاصل فرمائید

مقدم باشد. من تحت تعقیب بودم و چندین بار هدف سوء قصد قرار گرفتم که به سختی جان سالم بردم. نیروهای اشغالگر بارها به خانه‌ام در بیت دجن یورش بردند و خواهران و برادرانم را بازداشت کردند. اوایل ۲۰۰۳ نیمی از خانه‌ام را تخریب کردند. **یعنی بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ در مقاومت مسلحانه مشارکت داشتید؟**

پاسخ: بله، در آن دوره همه توانم را صرف مقاومت مسلحانه کردم. تیپ ما در نابلس، در شمال کرانه باختری، مؤثرترین واحد در کل ساختار نظامی جبهه خلق برای آزادی فلسطین بود. انتفاضه دوم رویدادی تعیین کننده در مبارزه مردم فلسطین بود؛ شاید دومین قیام بزرگ مسلحانه پس از انقلاب ۱۹۳۶ که الهام بخش ما بود.

صدها نفر کشته شدند: دوستان، خانواده و رفقا. ما رنج مردم را دیدیم. کشتار اردوگاه جنین و نابلس در سال ۲۰۰۲ را دیدیم. همه بهای سنگینی پرداختند، اما مصمم بودیم ادامه دهیم. شخصاً از غسان کنفانی و دعوت همیشگی‌اش به دفاع از میهن با هر بهایی الهام می‌گرفتم.

جنگ‌های آمریکا و اسرائیل علیه ایران و حمله به لبنان چه تأثیری بر فلسطین داشته است؟ ایران چه جایگاهی در مقاومت فلسطین دارد؟

پاسخ: صهیونیسم فقط اشغال فلسطین و پاکسازی جمعیت آن نیست؛ پروژه‌ای بزرگ‌تر برای کنترل منطقه است، چیزی که مردم لبنان، مصر، سوریه، اردن و عراق نیز تجربه کرده‌اند. هر ملت، جنبش یا حزبی که در برابر اسرائیل مقاومت کند، از دید ما فلسطینی‌ها در راستای مبارزه آزادی بخش قرار دارد. ما از هر کسی که با اسرائیل بجنگد حمایت می‌کنیم. اگر ایران در برابر موجودیت صهیونیستی مقاومت کند و با سیاست توسعه طلبانه و تجاوزکارانه آن مقابله نماید، ما در کنار ایران خواهیم بود.

کشورهایی مانند عربستان سعودی و امارات متحده عربی که با اشغالگری رابطه دوستانه دارند و متحد آمریکا و اسرائیل هستند، از نظر ما رژیم‌هایی دشمن‌اند که برخلاف منافع ملی ما عمل می‌کنند.

این ایران نبود که این جنگ را آغاز کرد. افزون بر آن، ایران در طول تاریخ از مسئله فلسطین و مقاومت فلسطینی، و نیز مقاومت عربی از طریق حزب الله لبنان، حمایت کرده است.

جبهه خلق بخشی از محور مقاومتی است که با اشغال صهیونیستی و جنگ افروزی امپریالیسم آمریکا در منطقه مقابله می‌کند. ببینید در عراق، لیبی و سوریه چه رخ داد؛ ببینید اکنون در یمن، لبنان و غزه چه می‌گذرد. به همین دلیل ما در این جنگ از ایران و حزب الله حمایت می‌کنیم.*

است و تأثیر عمیقی بر من و آثارم داشته است. وقتی خودم یا دیگران نوشته‌هایم را می‌خوانند، تأثیر او کاملاً آشکار است. جبهه خلق تلاش می‌کرد اعضایش را از نظر فرهنگی و فکری آموزش دهد. انواع ادبیات داستان کوتاه، آثار سیاسی، متون علمی، ادبیات روسی شوروی و همچنین کتاب‌های کنفانی را در اختیار ما می‌گذاشتند. من فرزند مکتب کنفانی هستم.

شما یکی از رهبران دانشجویی جبهه خلق برای آزادی فلسطین در دانشگاه‌های کرانه باختری بودید. درباره آن دوره توضیح می‌دهید؟

پاسخ: وقتی حدود ۱۸ یا ۱۹ سال داشتم وارد دانشگاه النجاح در نابلس شدم. این در سال ۱۹۹۴ و پس از انتفاضه اول و در دوران مذاکرات توافق اسلو بود؛ دوره‌ای دشوار و سرشار از ناامیدی، زیرا ما به عنوان یک سازمان مخالف آن توافق بودیم. در انتفاضه اول، تمرکز من بر سنت فکری چپ نبود. ما جوان بودیم و مبارزه مستقیم را تنها گزینه می‌دانستیم؛ چیزی که مرا به جبهه خلق برای آزادی فلسطین به عنوان سازمانی انقلابی جذب کرد. اما سال‌های دانشگاه دوران بلوغ فکری و سیاسی من بود؛ زمانی که هویت چپ‌گرای فکری و هویت مبارزاتی‌ام شکل نهایی گرفت.

من به جبهه مترقی اقدام دانشجویی پیوستم؛ جایی که در سه جبهه مبارزه می‌کردیم: نخست، مبارزه صنفی برای بهبود شرایط دانشجویان؛ دوم، مبارزه دموکراتیک علیه سرکوب و نظامی سازی دانشگاه‌ها؛ و سوم، مبارزه ملی علیه اسرائیل و اشغالگری.

روش‌های ما شامل پخش اعلامیه، برگزاری سمینار، جشن‌های ملی، نمایشگاه کتاب، نمایشگاه هنری و تظاهرات علیه تشکیلات خودگردان فلسطین و اشغال اسرائیل بود. ما برای آموزش و افزایش آگاهی دانشجویان فعالیت می‌کردیم. من سردبیر نشریه‌ای به نام «حفظه» بودم که هفتگی منتشر می‌شد و بعدها رهبر جبهه مترقی اقدام دانشجویی در کرانه باختری و مسئول فعالیت‌های دانشجویی جبهه خلق برای آزادی فلسطین در دانشگاه‌ها شدم.

در انتفاضه دوم شما بنیان‌گذار گردان‌های ابو علی مصطفی، شاخه نظامی جبهه خلق برای آزادی فلسطین، در شمال کرانه باختری بودید. درباره نقش خود توضیح می‌دهید؟

پاسخ: انتفاضه دوم در سپتامبر ۲۰۰۰ آغاز شد. من تازه برای دومین بار از زندان آزاد شده بودم. پس از همه اتفاقات، بیش از پیش به مبارزه مسلحانه ایمان آوردم. بنابراین از جنبش دانشجویی به مقاومت مسلحانه پیوستم. ما حدود دوازده هسته نظامی در نابلس تشکیل دادیم، سلاح تهیه کردیم و عملیات نظامی علیه دشمن، از جمله عملیات شهادت طلبانه، آغاز کردیم.

خودم نیز در عملیات نظامی شرکت داشتم. فرمانده باید در خط

سالگرد «نکبت» برگزار شده بود، از اسپری فلفل علیه معترضان استفاده کرده است.

در وین اتریش طرفداران فلسطین علیه شرکت رژیم صهیونیستی اسرائیل در مسابقات یوروویژن تظاهرات کردند. این تظاهرات ضد صهیونیستی حتا در رسانه‌های رژیم اشغالگر هم بازتاب داشته است. صدها معترض با پرچم‌های فلسطینی و شعارهای کوبنده "نابود باد صهیونیسم"، "اسرائیل را بایکوت کنید"، نسل‌کشی را محکوم کنید صدای مردم تحت محاصره غزه را به گوش جهانیان رساندند. در وین شاهد یک عملیات امنیتی بزرگ در نزدیکی محل برگزاری مسابقه موسیقی یوروویژن پایتخت این کشور پیش از شروع مسابقات فینال یوروویژن در شامگاه شنبه بود. این اقدام امنیتی پس از آن صورت گرفت که فعالان حامی فلسطین، تظاهراتی را با هدف اعتراض به حضور اسرائیل در مسابقه سازماندهی کردند. بر اساس گزارش‌ها، نیروهای پلیس گروه نخست از معترضان را از پله‌ها پایین کشیدند و پس از مدت کوتاهی، گروه دوم از معترضان نیز به سمت محل مورد نظر حرکت کردند. محل تجمع نزدیک به کتابخانه‌ای در نزدیکی ایستگاه مترو و روبه‌روی سالن «شتادهاله» (Stadthalle) در وین که میزبان مسابقه یوروویژن بود.

در شهر میلان در شمال ایتالیا نیز راهپیمایی‌هایی در حمایت از فلسطینیان غزه و گرامیداشت سالگرد نکبت برگزار شد. این راهپیمایی‌ها همزمان با سالگرد نکبت برگزار گردید، در حالی که رژیم صهیونیستی از سال ۲۰۲۳ جنگی ویرانگر در نوار غزه به راه انداخته که با بمباران‌ها و اعمال محدودیت‌های شدید در ورود کمک‌های بشردوستانه همراه بوده است؛ اقدامی که علی‌رغم وجود توافق‌نامه آتش‌بس از تاریخ ۱۰ اکتبر ۲۰۲۵ همچنان ادامه دارد.

واژه «نکبه»، یادآور دو خاطره بسیار بد در حافظه فلسطینی‌ها و افکار عمومی است: نخست تشکیل رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ و دوم اخراج بیش از ۸۰۰ هزار فلسطینی از وطن خود در آن مقطع زمانی. روز نکبه نه تنها نماد فاجعه‌ای است که در آن سال بر سر سرزمین فلسطین آمد بلکه نمایانگر سختی‌ها و معضلاتی است که طی چندین دهه گذشته به این ملت تحمیل گشته است.

فعالین حزب کارایران (توفان) در کشورهای سوئد، آلمان و فنلاند.... در تظاهرات با پلاکاردهای دست‌ها از ایران کوتاه باد شرکت داشتند و همبستگی خود را با مردم فلسطین ابراز نمودند.*



تظاهرات جهانی به مناسبت ۲۸ مین سال اشغال فلسطین، روز نکبت

ده‌ها هزار نفر در سراسر اروپا برای بزرگداشت هفتاد و هشتمین سالگرد روز نکبت، روز کشتار و تاراندن هزاران نفر از مردم فلسطین دست به تظاهرات زدند.

در استکهلم پایتخت سوئد و چند شهر دیگر صدها نفر به فراخوان چند کمیته فلسطینی و سازمان‌های مدنی تجمع کردند و خواستار پایان جنایات جنگی و نسل‌کشی اسرائیل در غزه شدند. نمایش اعدام خیابانی و شکنجه زندانیان فلسطینی توجه بسیاری از عابرین را به خود جلب کرد. در آتن، پایتخت یونان معترضان به سمت سفارتخانه‌های رژیم اسرائیل و آمریکا راهپیمایی کردند و خواهان توقف شکنجه و کشتار مردم غزه شدند.

در پاریس، تظاهرکنندگان نیز در حمایت از فلسطینی‌ها به خیابان‌ها آمدند و رژیم صهیونیستی را محکوم کردند

در لندن، پلیس عملیات امنیتی گسترده‌ای را آغاز کرد و چند راهپیمایی در سراسر شهر در همبستگی با فلسطین، لبنان و ایران برگزار شد.

در چند شهر فنلاند نیز چند تظاهرات در همبستگی با فلسطین برگزار گردید.

در چند شهر آلمان نیز جمعه و شنبه تظاهراتی علیه جنایات اسرائیل در غزه برگزار شد. بر اساس گزارش‌های رسیده، پلیس آلمان در چند شهر که به مناسبت هفتاد و هشتمین



در جبهه نبرد طبقاتی

مروری بر اخبار و گزارشات کارگری اردیبهشت ماه ۱۴۰۵

لانچر جنگ اقتصادی و شلیک موشک‌ها و پهپادهای این جنگ به سوی عوامل دشمن در داخل و مبارزه با بی‌عدالتی اقتصادی و رفع مشکلات معیشتی مردم، دشمن را به شکست بکشاند و با پذیرش مطالبات برحق طبقات و اقشار تحتانی جامعه، کشور را حفظ، پیروز میدان و به سرانجام برسانند. مسئولان نباید گمان کنند که بی‌بهره گذاشتن مردم و منتفع کردن دشمنان در مذاکره، عاقبت خوشی برایشان به ارمغان می‌آورد.

ما کارگران می‌بایست همچون گذشته هوشیار باشیم زیرا که تسلیم دژ، از داخل صورت می‌گیرد و اگر تسلیم‌طلبان نیات ضد میهنی خود را به نتیجه برسانند، انتقام از کارگران و زحمتکشان بدلیل مقاومتشان را، با ادامه سیاست‌های ضد مردمی اجرایی خواهند کرد. کارگران و زحمتکشان در کنار دیگر اقشار کف خیابان حضور دارند و در همان حال به اعتراض، انتقاد و شکایت ادامه می‌دهند. در اردیبهشت ماه مبارزات کارگری ادامه داشت و به صفحات مبارزاتی زحمتکشان اضافه شد. در ادامه مهمترین وقایع کارگری اردیبهشت ماه را مرور می‌کنیم:

نفت، گاز و پتروشیمی

کارگران شاغل در «شرکت پایانه‌ها و مخازن پتروشیمی بندر ماهشهر، شرکت پتروشیمی ارغوان گستر ایلام، پروژه فاز دوم پالایشگاه گاز ایلام، پتروشیمی چوار ایلام، قراردادی وزارت نفت، پروژه‌های پتروشیمی در چابهار، پتروشیمی پتروناد منطقه ماهشهر و نیروهای آتش‌نشانی در مجموعه پتروشیمی نگین مکران» در اعتراض به «سوءاستفاده کارفرمایان در حذف مزایای مزدی به بهانه وقوع جنگ، اخراج کارگران، تبعیض و ...» با تجمع مقابل ادارات و ارگان‌های مربوطه و نامه‌نگاری اعتراض خود را به گوش مسئولان رسانده و خواستار «حذف پیمانکار، امنیت شغلی و معیشتی و رسیدگی به دیگر مطالبات خود» شدند.

کارگران صنوف دیگر

کارگران شاغل در «شرکت توزیع برق تهران، اپراتورهای پست‌های فشار قوی برق (کلاه زردها)، کارخانه نساجی بروجر، کارخانه

شرایط جنگی اخیر و خطر سوری‌ای ساختن ایران، تجزیه و موجودیت ایران میهن ما توسط مهاجمان صهیوفاشیست، دفع حمله تجاوزکارانه دشمن و حفظ وطن را به صدر مطالبات طبقه کارگر و زحمتکشان کشاند. طبقات فرو دست جامعه با وجود اعتراضات بسیار نسبت به «نبود امنیت شغلی و معیشتی، ایمنی محل کار، بیمه، بی‌ارزش شدن مداوم پول ملی، گرانی، تورم و ...» که نتایج سیاست‌های نئولیبرالی می‌باشند، یکپارچه و متحد علیه جانوران پدوفیل اپستینی به صف شدند. طبقه کارگر و دیگر فرودستان جامعه با شم طبقاتی و آگاهی تاریخی خود، می‌دانند که با نابودی سرزمینی ایران، جایی برای مبارزات صنفی و سیاسی باقی نمی‌ماند. اقشار مختلف مردم که از ابتدای جنگ برخلاف انتظار همگان به کف خیابان آمده و فریاد «خیابان با ما / میدان با شما» سردادند، هرگز مطالبات اعتراضی خود را فراموش نکردند ولی درک و به عمل درآوردن «ارجح بودن تضاد عمده بر تضاد غیرعمده»، (که همواره می‌تواند جایشان را با هم عوض کنند)، نشان می‌دهد که شناخت و تحلیل دشمنان از مردم ایران صحیح نبوده و بر اثر مقاومت آحاد مردم ایران، دشمنان متجاوز دچار شکست شده‌اند.

اما دشمنان ایران و ایرانی در جنگ ترکیبی خود از ستون پنجم لانه کرده در زوایای مختلف جامعه و ارگان‌های حاکمیت با تردستی فراوان سود می‌برند. در این رابطه، در جنگ اقتصادی، بوسیله عوامل خود که در میان نئولیبرال‌های داخلی (که در جناح‌های مختلف لانه کرده‌اند)، به معیشت کارگران و زحمتکشان حمله می‌برند و عوامل و جیره خوران آنها برای «شستشوی مغزی مردم» که در رسانه‌ها می‌چرند، سعی می‌کنند تا به همگان بقبولانند که آنچه را که دشمن در جنگ بدان دست نیافته می‌بایست در مذاکره به او اعطا کنیم.

اما طبقه کارگر و مردم حاضر در خیابان به درستی به مسئولان هشدار می‌دهند و از قوه مجریه و قوه قضائیه می‌خواهند که با نشستن پشت



سفر ترامپ به چین و تغییر توازن قدرت

وقتی دونالد ترامپ، که پیش تر از تندترین منتقدان چین بود، هفته گذشته به دیدار شی جین پینگ در پکن رفت، توازن قدرت نسبت به آخرین دیدارشان در سال ۲۰۱۷ تغییر کرده بود. به نظر می رسد خود ترامپ نیز این موضوع را دریافته، زیرا اکنون می خواهد روابط میان دو کشور را گرم تر کند.

حتی از همان دست دادن مقابل تالار بزرگ خلق در پکن، مشخص بود که میزبان کسی نیست که مهمان بتواند مانند بسیاری دیگر با او رفتار تحکم آمیز داشته باشد. زمانی که ترامپ تلاش کرد از تکنیک همیشگی خود کشیدن دست طرف مقابل به سمت خود استفاده کند، شی جین پینگ مقاومت کرد و دست دادن رهبران دو ابر قدرت جهان حدود ده ثانیه طول کشید.

ترامپ رهبری قدرت برتر نظامی جهان را در دست دارد، در حالی که شی رهبری قدرت اقتصادی در حال ظهور را بر عهده دارد؛ کشوری که در بسیاری جهات نماد «نو» در برابر «کهنه» است. چین روی آموزش و فناوری سبز سرمایه گذاری می کند، در حالی که رئیس جمهور آمریکا که با شعار «حفاری کن، عزیزم، حفاری کن» به قدرت رسید و بخش زیادی از قوانین زیست محیطی آمریکا را کنار گذاشت همچنان درگیر جنگ نفت در خاورمیانه است.

چین همچنین در زمینه پژوهش، نوآوری و توسعه فناوری پیشتاز شده؛ حوزه هایی که پیش تر تحت سلطه آمریکا بودند. در رتبه بندی لیدن که بر اساس میزان ارجاع به دانشگاه ها و پژوهش هایشان در مقالات علمی تنظیم می شود، سال گذشته ۱۹ دانشگاه از ۲۵ دانشگاه برتر، چینی بودند.

رهبران پکن به خوبی می دانند که چین در حال صعود است و هژمون پیشین جهان رو به افول. اما در عین حال، شی جین پینگ و دیگر مقامات چینی آگاه اند که یک امپراتوری در حال افول می تواند خطرناک تر از همیشه باشد؛ موضوعی که هنگام سفر

پینگ رشت، معدن فلورین شماره یک طیس، ابنیه فنی راه آهن نواحی دورود لرستان و اندیمشک، فولاد پارس هفت تپه، شرکت توسعه نیشکر، کارخانه فولاد سیادن ابهر، شرکت ملی مس، داروگر تهران، کارخانه کیش چوب، سامان کاشی بروجرد، مجموعه صنعتی مارال صنعت ارومیه، شرکتی فرودگاه امام، ساختمانی آمل، شهرداری یاسوج، شهرداری ارومیه، شهرداری میناب، شهرداری زاهدان، واحدهای صنعتی و معدنی نی ریز و بختگان، معدن هشونی، شرکت بشل موتور سوادکوه، شهرک صنعتی تبریز، مخابرات استان تهران، واحدهای تولید و صنعتی رشت، رانندگان سرویس مدارس مشهد، و قرق بانان جنگل های مازندران، اساتید و کارمندان دانشگاه های کشور و پرستاران و کادر درمان» در اعتراض به «نبود تشکل های مستقل کارگری، خلف وعده در حذف پیمانکاری، نبود امنیت شغلی و معیشتی، اخراج و بیکارسازی، حقوق های زیر خط فقر و تاخیر در پرداخت ها، تبعیض در شیوه توزیع مزایا و پاداش ها، مشکلات بیمه ای، نبود بیمه بیکاری مکفی و ...» دست به اشکال مختلف اعتراض و شکایت زده و خواستار «حذف پیمانکاران و پیمانکاری، تامین امنیت شغلی، معیشتی، ایمنی، درمان، حقوق بیکاری مکفی و جلوگیری از اخراج کارگران، حق تشکل یابی برای کارگران و ...» شدند.

بازنشستگان

بازنشستگان فولاد و معدن، تامین اجتماعی، فرهنگی، کشوری و لشکری شهرهای اصفهان، تهران، اهواز، رشت، شوش، آبیک، تبریز و ... با تجمع مقابل ادارت مربوطه، تشکیل جلسه گفت و شنود و مشاوره با مسئولان، انتشار کارزارهایی با ۲۰۰۰ و ۵۰۰۰ و ۷۰۰۰ امضاء و ... اعتراض خود را نسبت به «مشکلات بیمه، حقوق های زیر خط فقر، معوقات، عدم اجرای مواد ۹۶ و ۱۱۱ قانون تامین اجتماعی، عدم شفافیت در صندوق ها، تاخیر در افزایش حقوق و ...» اعلام داشته و خواستار رسیدگی به مطالبات قانونی خود شدند.

مسئولان جمهوری اسلامی وقتی در دهه ۶۰ به دست رفسنجانی سیاست های نئولیبرالی را آغاز کردند، گمان نمی کردند که از میان خودشان کسانی سر برآورند که برای حفظ منافع خود و اربابانی که برای خود در غرب، با دست خود بوجود آورده اند، کشور را چنان گرفتار سازند که در میانه جنگ حرف از سازش و فروش وطن بزنند و کسی نیز توان و جرات گوشمالی آنان را نداشته باشد. ولی ما کارگران و زحمتکشان و اقشار مختلف مردم که جان برکف برای کمک به «میدان» به «خیابان» آمده ایم، می بایست با ادامه مبارزه میهنی خود برای حفظ وطن، مزدوران دشمن که جنگ اقتصادی و رسانه ای را پیش می برند را نیز هدف قرار دهیم تا اراده سرکوب این جانوران، در مسئولانی که خواهان ایران عزیز و بزرگ هستند بوجود آید.

تنها نیروی لایزال طبقه کارگر و زحمتکشان توان این امر مهم را دارد و لاغیر

اتحاد و مبارزه تا نابودی دشمنان مهاجم و مزدوران داخلی شان!

حذف پیمانکاران و پاسخگویی به مطالبات برحق مردم، مطالبه همه کارگران و زحمتکشان است!*

مهم‌ترین مسئله برای جلوگیری از تبدیل «دام توسیدید» به جنگی آشکار میان دو ابرقدرت، مسئله تایوان است. در این زمینه به نظر می‌رسد ترامپ و آمریکا گامی مهم به عقب برداشته‌اند.

ترامپ پس از سفر به پکن به شبکه فاکس نیز گفت: «ما دنبال این نیستیم که کسی اعلام استقلال کند چون آمریکا از او حمایت می‌کند. برای جنگیدن در آن جنگ باید ۱۵ هزار کیلومتر سفر کنیم. این چیزی نیست که من بخواهم.» در حال حاضر به نظر می‌رسد آن بخش از طبقه سرمایه‌دار آمریکا که خواهان ادامه و گسترش تجارت با چین است، بیش از دیگران بر ترامپ تأثیر دارد؛ وضعیتی که قطعاً بهتر از گوش سپردن به کسانی است که بر طبل تنش و درگیری می‌کوبند و ممکن است جهان را به جنگی واقعی میان ابرقدرت‌ها بکشانند. همان‌طور که بسیاری از تحلیلگران اقتصادی آمریکا اشاره کرده‌اند، اقتصاد دو کشور چنان درهم تنیده شده که جدا کردن آن‌ها در آینده قابل پیش‌بینی عملاً ناممکن است. اینکه کدام‌یک از دو رهبر در آغاز احتمالی دوره‌ای تازه از روابط چین و آمریکا ابتکار عمل را در دست دارد، در صحنه‌ای دیگر از این سفر که در فضای مجازی فراگیر شد نیز نمادین بود. شاید شی جین‌پینگ نشان داد که او هم چیزی از فنون قدرت می‌داند؛ زیرا کوسن صندلی ترامپ به مراتب نرم‌تر از صندلی شی به نظر می‌رسید. در هر صورت، ترامپ ۱۹۰ سانتی‌متری در تصویر، فرو رفته و کوتاه‌تر از شی راست قامت و سر حال به نظر می‌رسید؛ تصویری گویا از تغییر توازن قدرت میان دو دولت قدرتمند جهان.*



اعتراضات درخشان کارگران بولیو و درس‌هاک آن

آنچه امروز در بولیو در جریان است، انفجار دوباره همان تضاد تاریخی‌ای است که دهه‌ها میان توده‌های کارگر، دهقان، بومیان و زحمتکشان آمریکای لاتین از یک‌سو، و الیگارش و وابسته به منافع امپریالیسم آمریکا از سوی دیگر وجود داشته

ترامپ همراه با ایلان ماسک و چند تن دیگر از ثروتمندترین سرمایه‌داران آمریکا به چین، بارها مطرح شد. ترامپ با استفاده از واژگانی شبیه به ادبیات رسمی چین، پکن را تکرار کرد که دو قدرت بزرگ جهان باید به جای مقابله با یکدیگر همکاری کنند. شی جین‌پینگ گفت:

«ما باید شریک باشیم، نه رقیب؛ موفقیت یکدیگر را ممکن کنیم، با هم شکوفا شویم و راه درستی برای تعامل قدرت‌های بزرگ در عصر جدید ایجاد کنیم.» رئیس‌جمهور چین همچنین مستقیماً به مفهوم «دام توسیدید» اشاره کرد؛ نظریه‌ای که می‌گوید یک قدرت در حال ظهور سرانجام با قدرت مسلط وارد درگیری می‌شود. او پرسید:

«آیا چین و آمریکا می‌توانند از دام توسیدید عبور کنند و الگوی تازه‌ای برای روابط قدرت‌های بزرگ ایجاد نمایند؟ آیا می‌توانند برای مقابله با چالش‌های جهانی با یکدیگر همکاری کنند و ثبات بیشتری به جهان ببخشند؟» به نظر می‌رسد دست‌کم فعلاً، ترامپ کاملاً این دیدگاه را پذیرفته است؛ تغییری اساسی نسبت به سیاست ضدچینی‌ای که هم او و هم جو بایدن تا امروز دنبال می‌کردند.

در بیانیه‌هایی که پس از دیدار از سوی کاخ سفید منتشر شد افزون بر تمجیدهای شخصی و همیشگی ترامپ از شی جین‌پینگ اکنون گفته می‌شود آمریکا قصد دارد همکاری اقتصادی با چین را گسترش دهد. ترامپ همچنین ادعا کرده که چین قرار است ۲۰۰ هواپیمای بوئینگ از آمریکا خریداری کند، هرچند پکن هنوز این معامله را تأیید نکرده است. این مواضع، چرخشی کامل نسبت به جنگ تجاری و تعرفه‌ای مخربی است که بایدن و ترامپ بدون موفقیت ادامه داده بودند؛ جنگی که بیش از یک سال پیش با اعمال تعرفه ۱۴۵ درصدی بر کالاهای چینی به اوج رسید، اما واشنگتن پس از واکنش چین از جمله کنترل سخت‌گیرانه‌تر بر صادرات مواد معدنی کمیاب که چین بزرگ‌ترین ذخایر جهان را در اختیار دارد ناچار به عقب‌نشینی شد.

با وجود شعارهای دوستانه و تمایل واقعی به تجارت، بعید است چینی‌ها اعتماد چندانی به رهبر غیرقابل پیش‌بینی امپریالیسم آمریکا داشته باشند. پیش از سفر ترامپ، فو کونگ، سفیر چین در سازمان ملل، تحریم‌های جدید آمریکا علیه کشتی‌ها و شرکت‌های چینی مرتبط با نفت ایران را محکوم کرد و همچنین آمریکا و اسرائیل را به آغاز جنگ علیه ایران متهم ساخت.

ترامپ ادعا کرده که چین در این دیدار با آمریکا هم‌نظر بوده که تنگه هرمز باید برای عبور و مرور باز بماند و ایران نباید به سلاح هسته‌ای دست یابد. اما این مواضع مدت‌هاست بخشی از سیاست رسمی پکن بوده و با تمایل چین به ثبات تجارت جهانی ارتباط دارد.

گرانی نیست، بلکه اعتراض به بازگرداندن بولیوی به مدار سلطه سرمایه جهانی است.

درس بولیوی برای همه ملت‌ها روشن و صریح است: هرگاه دولت‌ها در مسیر سیاست‌گذاری اقتصادی، منافع سرمایه مالی، شرکت‌های فراملی و نسخه‌های نئولیبرالی را بر منافع طبقه کارگر و اکثریت زحمتکش جامعه مقدم کنند، نتیجه چیزی جز تعمیق شکاف‌های اجتماعی، فرسایش انسجام ملی و گسترش نارضایتی ساختاری نخواهد بود. در چنین شرایطی، فاصله میان دولت و جامعه به تدریج افزایش می‌یابد و شکاف طبقاتی به عنوان یک تضاد فعال، خود را در قالب بحران‌های سیاسی و اجتماعی بازتولید می‌کند؛ بحرانی که در نهایت می‌تواند به انفجارهای گسترده اجتماعی منجر شود.

از این منظر، تجربه بولیوی نشان می‌دهد که هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان برای مدت طولانی بر پایه خصوصی‌سازی گسترده، ریاضت اقتصادی، حذف تدریجی حقوق اجتماعی و گسترش شکاف طبقاتی اداره کرد، بدون آنکه این سیاست‌ها در نقطه‌ای به بن‌بست سیاسی و اجتماعی برسند. سیاست‌هایی که در ظاهر با هدف «کارآمدسازی اقتصاد» یا «توسعه بازار» اجرا می‌شوند، در عمل اغلب به انتقال ثروت از پایین به بالا، تضعیف قدرت خرید طبقات فرودست و بی‌ثبات‌سازی ساختار اجتماعی منجر می‌گردند.

در این چارچوب، بولیوی به مثابه یک نمونه عینی از منطق کلی نظام سرمایه‌داری جهانی قابل فهم است؛ منطقی که در آن، ادغام وابسته در بازار جهانی و تبعیت از نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول، معمولاً با هزینه‌های سنگین اجتماعی همراه می‌شود. تجربه‌های مشابه در نقاط مختلف جهان نیز نشان داده‌اند که این الگو، در بلندمدت به گسترش فقر، نابرابری و بحران‌های سیاسی منتهی می‌شود.

در مقابل این روند، تنها نیرویی که توانایی ایجاد موازنه و مقاومت در برابر این ساختار را دارد، سازمان‌یابی آگاهانه و مستقل توده‌های مردم، به‌ویژه طبقه کارگر و نیروهای زحمتکش جامعه است. این سازمان‌یابی، زمانی می‌تواند به یک نیروی مؤثر تبدیل شود که از سطح اعتراضات مقطعی فراتر رفته و به یک قدرت اجتماعی پایدار در برابر سلطه سرمایه مالی و فشارهای خارجی تبدیل گردد.

به این معنا، تجربه بولیوی یک پیام روشن دارد: بازار آزاد قادر به تأمین عدالت اجتماعی نیست، مداخله خارجی بحران‌های داخلی عملاً تشدید می‌کند. آنچه در نهایت تعیین‌کننده است، توازن نیروهای اجتماعی در درون جامعه و میزان توان سازمان‌یابی طبقه کارگر در دفاع از منافع خود و ملت در برابر ساختارهای سلطه داخلی و امپریالیستی است.*

است. بولیوی برای واشنگتن همواره بخشی از «حیط خلوت» آمریکا در آمریکای لاتین محسوب می‌شد؛ منطقه‌ای که هرگاه مردم آن تلاش کرده‌اند مسیر مستقلی را در پیش بگیرند، با کودتا، تحریم، فشار اقتصادی و مداخله سیاسی روبه‌رو شده‌اند. امروز نیز همین الگو دوباره در بولیوی در حال تکرار است. دولت «رودریگو پاز»، که تنها چند ماه از روی کار آمدنش می‌گذرد، با اجرای سیاست‌های ریاضتی، حذف یارانه سوخت، آزادسازی اقتصادی و عقب‌نشینی از بخش مهمی از سیاست‌های اجتماعی دوره دولت‌های چپ‌گرا، خشم گسترده اجتماعی را برانگیخته است. بر اساس گزارش‌های منتشرشده، تنها حذف یارانه سوخت باعث شد قیمت برخی حامل‌های انرژی و هزینه حمل‌ونقل جهش شدیدی پیدا کند و تورم به بالای ۲۰ درصد برسد.

در این اعتراضات معدنیان، اتحادیه‌های کارگری، دهقانان، رانندگان، بومیان و زحمتکشان شهری در ده‌ها نقطه کشور دست به اعتصاب و بستن جاده‌ها زده‌اند. طبق گزارش‌ها، بیش از ۴۰ مسیر اصلی در کشور مسدود شده و بحران سوخت و مواد غذایی به وجود آمده است. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که نشان می‌دهد سیاست‌های نئولیبرالی چگونه در عمل بار بحران را مستقیماً بر دوش طبقات فرودست منتقل می‌کند.

بولیوی پیش‌تر نیز تجربه چنین سیاست‌هایی را داشته است. در دهه ۱۹۸۰ میلادی، اجرای نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول و «شوکت درمانی» اقتصادی موجب تعطیلی گسترده معادن دولتی و اخراج حدود چهار پنجم کارگران معدن شد؛ سیاستی که اقتصاد را به روی سرمایه خارجی گشود اما هم‌زمان فقر، بیکاری و نابرابری را تشدید کرد. همین سیاست‌ها زمینه انفجارهای اجتماعی بعدی، از جمله «جنگ آب» در کوچابامبا در سال ۲۰۰۰ میلادی را فراهم کرد؛ جایی که خصوصی‌سازی آب آشامیدنی باعث شورش گسترده مردم شد و دولت ناچار به عقب‌نشینی گردید.

در برابر این روند، دولت‌های چپ‌گرای بولیوی در دوره «اوو مورالس» تلاش کردند بخشی از منابع طبیعی، به‌ویژه گاز و معادن، را دوباره تحت کنترل دولت قرار دهند و درآمد آن را صرف خدمات عمومی، زیرساخت و کاهش فقر کنند. طبق برخی آمارها، میزان فقر در بولیوی از حدود ۶۰ درصد به حدود ۱۷ درصد کاهش یافت. اما همین مسیر نیز با فشار شدید الیگارشی داخلی، شرکت‌های فراملی و مداخلات آمریکا روبه‌رو شد.

امروز بازگشت سیاست‌های ریاضتی و نئولیبرالی دوباره همان تضادها را فعال کرده است. سفارت آمریکا و رسانه‌های غربی اعتراضات را «بی‌ثبات‌کننده» یا حتی «کودتا» توصیف می‌کنند، زیرا آنچه در خیابان‌های «لاپاز» جریان دارد صرفاً اعتراض به

نام من مانند میلیون‌ها نفر دیگر است. نه نامی مشهور دارم و نه مقامی مهم. من فقط یک زن معمولی کوبایی هستم. یک دختر، یک خواهر، یک میهن‌دوست. و این کلمات را با روحی زخمی و دستانی لرزان می‌نویسم، زیرا آنچه امروز مردم من تجربه می‌کنند، یک بحران نیست. این یک قتل تدریجی و حساب‌شده است که با خونسردی از واشنگتن اجرا می‌شود. و جهان روی خود را برمی‌گرداند.

شکایت به خاطر پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌هایم:

من افشا می‌کنم که در کوبا، سالمندان زودتر از موعد جان می‌دهند، زیرا تحریم‌ها مانع رسیدن داروهای بیماری قلبی، فشار خون و دیابت می‌شوند. این کمبود منابع نیست. این یک ممنوعیت عمدی است. شرکت‌هایی که می‌خواهند به کوبا کالا بفروشند، تحریم، تهدید و تحت پیگرد قرار می‌گیرند. دولت‌هایشان سکوت می‌کنند. و در همین حال، یک پدر بزرگ کوبایی سینه‌اش را می‌گیرد و منتظر می‌ماند. مرگ خودش را اعلام نمی‌کند؛ اما تحریم‌ها چرا.

شکایت به خاطر فرزندانم:

من افشا می‌کنم که در کوبا، به دلیل کمبود سوخت، دستگاه‌های انکوباتور خاموش شده‌اند. اینکه نوزادان برای زنده ماندن می‌جنگند، در حالی که دولت ایالات متحده تصمیم می‌گیرد کدام کشورها اجازه دارند به ما نفت بفروشند و کدام‌ها نه. اینکه مادران کوبایی مجبور بوده‌اند ببینند جان فرزندان‌شان در خطر است، فقط چون فرمانی که در دفتری در واشنگتن امضا شده، از گریه یک نوزاد در ۹۰ مایلی سواحل آن کشور مهم‌تر شمرده می‌شود.

جامعه جهانی کجاست؟ سازمان‌هایی که این همه از کودکان دفاع می‌کنند، کجا هستند؟ یا شاید کودکان کوبایی سزاوار زندگی نیستند؟

شکایت به خاطر ایجاد عمدی قحطی:

من افشا می‌کنم که تحریم‌ها، قحطی‌ای برنامه‌ریزی شده هستند. مسئله این نیست که غذا به‌طور تصادفی کم شده باشد؛ مسئله این است که ما را از خرید آن بازمی‌دارند. کشتی‌های حامل مواد غذایی تحت تعقیب قرار می‌گیرند. تراکش‌های بانکی مسدود می‌شوند. شرکت‌هایی که می‌خواهند غلات، مرغ و شیر به ما بفروشند، تحریم می‌شوند.

گرسنگی در کوبا یک اتفاق تصادفی نیست. این یک سیاست دولتی از سوی حکومت ایالات متحده است که طی بیش از ۶۰ سال تکامل یافته، توسط هر دولت جدید به‌روز شده، توسط دونالد ترامپ تشدید شده و توسط مارکو رابو با بی‌رحمی اجرا شده است.

آن‌ها اسمش را «فشار اقتصادی» می‌گذارند. من اسمش را تروریسم از طریق گرسنگی می‌گذارم.

شکایت به خاطر پزشکانم:

من افشا می‌کنم که پزشکان ما همان‌هایی که در دوران همه‌گیری وقتی جهان در حال فروپاشی بود جان انسان‌ها را نجات دادند امروز نه سرنگ دارند، نه داروی بیهوشی و نه دستگاه رادیولوژی. نه به این دلیل که بلد نیستیم آن‌ها را بسازیم، و نه به این دلیل که



فریادک از کوبا

فراخوانی از یک زن کوبایی میهن‌دوست که در مورد وضعیت بحرانی ناشی از تحریم‌های ضدبشری آمریکا که در عرصه مجازی وسیعاً انعکاس یافت.

بیش از ۶۰ سال تحریم‌های اقتصادی علیه مردم کوبا جنایت علیه بشریت است. آنها که تصور می‌کنند تحریم علیه ایران بخاطر ماهیت «مذهبی رژیم ایران و اینکه حکومت شعار مرگ بر آمریکا می‌دهد»..... و نتیجه‌اش تجاوز نظامی به ایران است، در مورد کوبا صدق نمی‌کند. حکومت کوبا نه مذهبی است و نه شعار مرگ بر آمریکا می‌دهد و نه دارای انرژی هسته‌ای و یا در منطقه به حزب‌الله و حماس و یمن... کمک می‌کند... ولی با این وجود تحت تحریم و تجاوز نظامی آمریکا قرار دارد. خصلت سیستم حکومتی آمریکا، امپریالیستی، راهزخانه، غارتگرانه و تجاوزکارانه است و با دزدی اموال منابع طبیعی سایر کشورها امکان بقا بعنوان یک قدرت جهانی دارد. بخاطر همین این نظام در شرایط کنونی عمده‌ترین و خطرناکترین دشمن بشریت است.

شکست این ابرقدرت متجاوز و فاشیست از ایران اگر این شکست بطور جدی محقق شود پیروزی بزرگ برای همه مردم جهان و از جمله بنفع مردم کوبا است.

سرنوشت مردم ایران و کوبا و سایر ملل تحت‌ستم بهم گره خورده است باید از مبارزه‌شان علیه این هیولای متجاوز دفاع کنیم. هرگونه تغییر و تحول سیاسی در ایران و کوبا و.... وظیفه داخلی این کشورهاست و کشورهای امپریالیستی. فریب تبلیغات رسانه‌های استعماری را نخوریم و مستقل بیاندیشیم! صدای مردم کوبا باشیم!!

نامه‌ای سرگشاده از هاوانا به جهان:

زنی کاملاً عادی از کوبا، جنایتی را افشا می‌کند که کسی نمی‌خواهد آن را ببیند.

خطاب به تمام بشریت، به مادران جهان، به پزشکان بدون مرز، به روزنامه‌نگاران شریف، به دولت‌هایی که هنوز به عدالت باور دارند:



مرقوم از جانب میرزا وقایع الملوک،

به عرض خاک پای همایون، قبله آمال، جامع سوگندات متقاضات، حسرت السلطنه دامت اوهامه و کثرت تقاربه می‌رساند:

این حقیر واقف بر دقائق امور، در اوراق احوال همایونی به دو سوگند برخوردارم که اگر در دیوان فقه عرضه شود، فقها را به حیرت اندازد و اگر در تماشخانه خوانده شود، اهل طرب را از خنده بر زمین افکند.

سوگند اول:

در سنه شباب، در قاهره معظمه، حضرت عالی خود را «شاه ثانی» نامیده، دست بر سینه نهاده و تعهد فرموده‌اید که جان و تن در راه استقلال ایران فدا کنید، حاکمیت را پاس دارید و رعایا را در ظل عنایات نگاه دارید.

سوگند دوم:

سال‌ها بعد، در بلاد ینگه دنیا، به حکم قانون فرنگ، دست از هر عنوان و تعلق موروثی شسته، و به صدای رسا فرموده‌اید:

«از هر وفاداری به هر حاکمیت دیگر دست می‌کشم، و در صورت لزوم، سلاح در راه آمریکا به دست می‌گیرم.»

یا حضرت والا!

این حقیر هر چه در علم حساب کوشید، دید این دو رقم با هم جمع نمی‌شود؛ بل یکی دیگری را می‌بلعد، چنان که گویی دو مار در یک آستین نهاده‌اند!

یکی می‌فرماید: «جانم فدای ایران»،

دیگری می‌فرماید: «اگر لازم شد، اسلحه بر دوش آمریکا».

یکی می‌گوید: «حافظ استقلالم»،

دیگری می‌گوید: «از هر وفاداری دیگر دست شستم.»

این دیگر تناقض صیاصی استدعای عفو سیاسی نیست؛

این معرکه «دو قسم و یک حقیقت گمشده» است!

قبله عالم، این بنده جسارتاً معروض می‌دارد که:

یا آن سوگند قاهره از جنس تعزیه بوده،

یا این سوگند ینگه دنیا از باب تقیه فرنگی!

راه سومی در کار نیست.

اگر اولی راست است، دومی دروغی است که در محضر قانون آمریکا ادا شده و آن خود قصه‌ای دیگر دارد.

و اگر دومی راست است، اولی افسانه‌ای است که چهل سال است به خورد رعایا داده می‌شود.

یا للعجب!

شاهی که باید «ظل الله» باشد، اکنون «ظل سوگندنامه» شده است.

و از این شیرین تر آنکه رعایای مبهوت هنوز در این میان می‌پرسند:

استعداد نداریم؛ بلکه چون تحریم‌ها دسترسی ما را به تجهیزات مصرفی، قطعات یدکی و فناوری قطع کرده‌اند.

دانشمندان ما پنج واکسن علیه کووید-۱۹ ساختند. پنج واکسن. بدون کمک هیچ کس. برخلاف همه موانع. برخلاف تحریم‌ها و دروغ‌ها. و با این حال، امپراتوری ما را به خاطر موفقیت‌مان مجازات می‌کند.

خطاب به جهان می‌گوییم:

کوبا از شما صدقه نمی‌خواهد.

کوبا از شما سرباز نمی‌خواهد.

کوبا از شما نمی‌خواهد که ما را دوست داشته باشید.

کوبا از شما عدالت می‌خواهد. نه بیشتر، نه کمتر.

از شما می‌خواهم که رنج مردم من را عادی جلوه ندهید.

از شما می‌خواهم تحریم‌ها را با نام واقعی‌شان صدا بزنید: جنایت علیه بشریت.

از شما می‌خواهم فریب حرف‌های مربوط به «گفت‌وگو» و «دموکراسی» را نخورید، در حالی که گلولی ما را می‌فشارند.

ما صدقه نمی‌خواهیم. ما فقط می‌خواهیم اجازه دهند زندگی کنیم.

خطاب به دولت‌های همدستی که سکوت کرده‌اند:

تاریخ از شما حساب خواهد کشید.

خطاب به رسانه‌هایی که دروغ می‌گویند:

حقیقت همیشه راهی برای آشکار شدن پیدا می‌کند.

خطاب به کسانی که تحریم‌ها را امضا می‌کنند:

مردم کوبا فراموش نمی‌کنند و نمی‌بخشند.

و خطاب به کسانی که هنوز انسانیت در سینه دارند:

به کوبا نگاه کنید. ببینید با آن چه می‌کنند. و از خود پرسید: می‌خواهم در کدام سوی تاریخ بایستم؟

از این جزیره کوچک، با مردمی عظیم،

از طرف یک زن کاملاً عادی کوبایی که حاضر نیست تسلیم شود.

اگر این متن عمیقاً شما را تحت تأثیر قرار داده است، آن را منتشر کنید.

فرقی نمی‌کند ۱۰ دوست داشته باشید یا ۱۰ هزار دنبال‌کننده.

فرقی نمی‌کند صفحه‌تان عمومی باشد یا خصوصی.

فرقی نمی‌کند معمولاً هیچ چیز را به اشتراک نگذارید.

چون این فرق دارد.

این عکس غروب آفتاب نیست.

این تیتیر خبری یک سلبریتی نیست.

این فقط یک نظر دیگر نیست.

این یک فریاد است. و فریاد را پنهان نمی‌کنند. به آن گوش می‌دهند. طنین انداز می‌شود. به جمعیت تبدیل می‌شود.

امروز از شما «لایک» نمی‌خواهم.

از شما می‌خواهم انگشتانتان را برای چیزی بزرگ‌تر از فقط اسکرول کردن صفحه به کار بگیرید.

اگر صلاح دیدید، این پست را منتشر کنید!*

« قبله عالم بالاخره برای که شمشیر می‌زند؟ »
این حقیر عرض می‌کند:

فعلا برای هر که مجلس بهتری بدهد!

و آنجا که حضرتعالی برای سه سرباز آمریکا تعزیت می‌فرماید و برای ترامپ چاکری پس چاکری، دیگر معلوم است این نه ادب دیپلماتیک، که اجرای دقیق همان سوگند دوم است.
این بنده نام این مکتب را نهاده‌ام:

« سلطنت معلق میان دو قبله. »

یکی قبله قاهره،

دیگری قبله واشنگتن،

و قبله ایران، در میان، حیران.

و در کتب سلاطینِ فرنگ نیز مرقوم است که مدعی تاج، با بیگانه عهد وفاداری نبندد؛

اما قبله عالم، این قاعده را نیز به لطافت شکسته و فرموده‌اید:

« هم تاج خواهم، هم تابعیت؛ هم سلطنت، هم سوگند اسلحه! »

و گرنه تاریخ چنین نویسد:

« شخصی بود که دو سوگند خورد؛

یکی برای ایران، یکی علیه آن؛

و چون زمان وفاداری رسید، خود نیز ندانست کدام را نگاه دارد پس هر دو را در کاغذ گذاشت و به رعایا وعده تخت داد. »

هذا

مرقوم از جانب میرزا وقایع‌الملوک،

در احوالی که بعضی یک قبله دارند،

و بعضی دو سوگند.*

در مورد سیاست هاک قدرمنشانه دونالد ترامپ وشکست آن

روزگاری، پدیده دونالد ترامپ به درستی توسط خودش توصیف شده بود. او که نامزد ریاست جمهوری وقت از حزب جمهوری‌خواه بود، در مراسمی در اوایل سال ۲۰۱۶ گفت: «من می‌توانستم وسط خیابان پنجم (در نیویورک) بایستم و به یک نفر شلیک کنم و او را بکشم، ولی حتی یک رأی‌دهنده را هم از دست ندهم.»

گرچه او به کسی در وسط شهر نیویورک تیراندازی نکرد، ولی حتی بعد از این اظهار نظر ددمنشانه نیز طرفداران خود را حفظ کرد!

هیچ رسوایی، هیچ شکستی، حتی محکومیت دادگاهی نمی‌توانست به او آسیبی برساند! در صورتیکه اگر سیاستمداران دیگر بودند، مدت‌ها پیش در گمنامی اجتماعی محو شده بودند. اما ترامپ در کمال تعجب در سال ۲۰۲۴ به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا انتخاب شد. آن زمان به نظر می‌رسید که او کلیه قوانین طبیعی سیاست را به چالش کشیده است.

اما در روزهای اخیر، به نظر می‌رسد که چیزی از این رویا شکسته است. نشانه‌های فزاینده‌ای وجود دارد که ترامپ از اوج وقاحت خود عبور کرده است. زیرا به نظر می‌رسد که او چیزی حیاتی را از دست داده است: توانایی تغییر واقعیت به خواست خود از طریق فشار، تهدید و اعمال جنایت! یک نقطه عطف مهم در این مورد، تجاوز به ایران است. فارغ از هر نتیجه‌ای که ممکن است از این تجاوز وحشیانه حاصل شود، این تهاجم، برخلاف تمام اظهارات

با کبکبه و دبدبه کاخ سفید، تا کنون به هیچ وجه موفقیت‌آمیز نیست. زیرا که ترامپ تا بحال، نه تنها نتوانسته است خواستی را بر ایران تحمیل کند، بلکه مهم‌تر از همه، این جنگ جان بسیاری از انسان‌ها را گرفته و به اقتصاد جهانی آسیب جدی رسانده است. و "این هنوز از نتایج سحر است باش تا صبح دولت بدمد!" به جرات می‌توان گفت که این تجاوز وحشیانه در چند هفته گذشته بر واقعیت تأثیر گذاشته است: قیمت نفت را افزایش داده، تأثیری پس منفی بر اقتصاد جهان و بازارهای بورس گذارده و بیش از ۵۱ میلیارد دلار برای ایالات متحده هزینه داشته است. همه اینها در حالی است که شهروندان آمریکایی حیران و درمانده، در این فکرند که چگونه هزینه باک بنزین بعدی یا خرید بعدی برای خانواده خود را تأمین کنند. بر این اساس، نتایج نظرسنجی‌ها به شدت به زیان ترامپ در حال تغییر است.

طبق یک نظرسنجی، اکثر شهروندان آمریکایی معتقدند که تجاوز به ایران غلط و به زیان ایالات متحده آمریکا و حتی جهان بوده است. ترامپ حتی از سوی هواداران خود نیز به شدت با انتقادات شدیدی مواجه گشته است. چهره‌های برجسته مانند پادکسترهایی نظیر "تاکر کارلسون" و "میکن کلی" و نیز نظریه‌پرداز ی همچون، "الکس جونز"، به وضوح مخالفت خود را با جنگ در ایران ابراز و آن را محکوم می‌کنند.

مضافا اینکه آنها عملیات نظامی آمریکا را نقض وعده ترامپ مبنی بر عدم دخالت ایالات متحده در درگیری‌های طولانی مدت در خارج از کشور می‌دانند.

چند ماه پیش غیرقابل تصور بود که کسی با چنین شدنی با رئیس‌جمهور مخالفت کند.

ترامپ با خصلت یک، لومین پرمدعا همچنان یک عنصر تهدیدآمیز است. برای نمونه او با تهدید خود مبنی بر "محو تمدن ایران"، خشم گسترده‌ای را، حتی در میان جمهوری‌خواهان برانگیخت. تا جایی که، وضعیت روانی وی، بیش از پیش زیر سوال رفت و بطور جدی مورد بحث قرار گرفته است.

اما فقط شکست در جنگ ایران نیست که نشان می‌دهد نفوذ ترامپ رو به کاهش است. دشمنی آشکار او با پاپ "لئو چهاردهم" خشم بسیاری از کاتولیک‌ها - یک بلوک مهم رأی‌دهنده به وی - را برانگیخت.

پس از آن هنگامی هنگامی که ترامپ معيوب العقل، تصویری کامپیوتری منتشر کرد که او را به عنوان چهره‌ای شبیه عیسی مسیح نشان می‌داد، حتی هواداران خودش در بخش نظرات خوانندگان در پلتفرم رسانه اجتماعی او، (Truth Social)، چنان واکنش شدیدی نشان دادند که او تصویر را سریعاً حذف کرد! حتی دخالت در مبارزات انتخاباتی مجارستان، که در واقع رویه استاندارد برای دولت‌های ایالات متحده است، کمکی نکرد. مضافا اینکه ویکتور اوربان راسیست، این "متحد ترامپ"، در انتخابات مفتضحانه شکست خورد.

با این حال، همه اینها لزوماً احتمال برکناری ترامپ از کاخ سفید را قبل از پایان دوره ریاست جمهوری‌اش در ژانویه ۲۰۲۹ افزایش نمی‌دهد. او هنوز هم حزبش را به شدت تحت سلطه خود دارد، حزبی که به نظر می‌رسد هنوز قادر به مقابله با او نیست. با این حال، نفوذ رو به کاهش ترامپ او را خطرناک‌تر از همیشه می‌کند. طبق قانون ایالات متحده آمریکا، ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور، به دلیل جایگاهش همچنان قدرتمند است و تمایل او به درخواست هر امتیازی، هر چقدر هم کوچک، از بین نخواهد رفت. همچنین انگیزه او برای تثبیت جایگاهش در کتاب‌های تاریخ نیز از بین نخواهد رفت. این خبر خوبی برای حزب جمهوری‌خواه نیست. یک رئیس‌جمهور دمدمی مزاج ... که احساس می‌کند در تنگنا قرار گرفته و اکنون رأی‌دهندگان محافظه‌کار را نیز علیه خود می‌شوراند، با توجه به انتخابات مهم میان‌دوره‌ای در ماه نوامبر، برای حزب بسیار نامطلوب است.

وضعیت برای حزب مذکور بسیار نامطلوب است. در حالی که رأی‌گیری کنگره به نفع حزب دموکرات قطعی نشده است و روز انتخابات هنوز خیلی دور است - و در آمریکای ترامپ، هر اتفاقی می‌تواند در مدت کوتاهی رخ دهد - روزها و هفته‌های گذشته نشان داده است که ترامپ صرفاً برای خودش سیاست‌گذاری می‌کند و نه به نفع حزبش. اگرچه او طبق قانون نمی‌تواند دوباره در سال ۲۰۲۹ نامزد ریاست جمهوری شود، حتی پس از یک انتخابات میان‌دوره‌ای که احتمالاً بازنده آن خواهد بود، اما می‌تواند با دستور اجرایی حکومت کند و با خلق و خوی غیرقابل پیش‌بینی خود، خسارات قابل توجهی به کشور، جهان و حزبش وارد کند.*



ترامپ امپریالیسم آمریکا را به سوگ پرتگاه ایران هدایت می‌کند

انحصارات نفتی و نظامی آمریکا را تأمین کرده و از موجودیت صهیونیستی، به‌عنوان مهم‌ترین متحد راهبردی امپریالیسم در منطقه، محافظت کند. بنابراین، تجاوز فزاینده علیه ایران از جنگ امپریالیستی صهیونیستی آشکار علیه مردم فلسطین و حق ملت‌های منطقه برای آزادی و حاکمیت جدا نیست؛ جنگی که هدفش به‌زانو در آوردن ملت‌های منطقه و بازترسیم موازنه قوا از طریق زور است.

با این حال، واقعیت‌های میدانی و سیاسی نشان می‌دهد که ماجراجویی‌های آمریکا دیگر تضمین‌شده نیستند. جنگ‌ها و تجاوزهایی که امپریالیسم آمریکا طی دهه‌های اخیر، از عراق و افغانستان تا فلسطین و ایران، رهبری کرده است، جز ویرانی و فرسایش عظیم اقتصادی، نظامی و سیاسی چیزی به همراه نداشته و در عین حال، اهداف اعلام‌شده را نیز محقق نکرده‌اند. امروز مسئله ایران گویی در حال تبدیل شدن به باتلاقی منطقه‌ای برای دولت آمریکا است؛ باتلاقی که خروج آسان از آن ممکن نیست، به‌ویژه در سایه درهم‌تنیدگی ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و گسترش خشم مردمی علیه سیاست‌های آمریکا و صهیونیسم.

موضع اصولی نیروهای مرفقی و انقلابی باید بر پایه مخالفت با مداخله امپریالیستی و تجاوز آمریکا و صهیونیسم، و دفاع از حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت و حاکمیت ملی‌شان استوار باشد. تجربه‌ها نشان داده‌اند که امپریالیسم آمریکا چیزی جز ویرانی، سرکوب ملت‌ها و شعله‌ور کردن جنگ‌ها به ارمان نمی‌آورد؛ اما در عین حال، دیگر همچون گذشته قادر به تحمیل ثبات یا سلطه مطلق نیست. هرچه بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن عمیق‌تر می‌شود، گرایش تهاجمی آن نیز افزایش یافته و سیاست‌های خارجی‌اش خطرناک‌تر می‌گردد. با این وجود، ملت‌ها با وجود همه رنج‌ها، همچنان قادرند پروژه‌های سلطه‌جویانه را ناکام بگذارند، اگر ابزارهای سازماندهی، مقاومت و آگاهی را در اختیار داشته باشند.

آنچه امروز منطقه به آن نیاز دارد، نه جنگ‌های بیشتر و مداخلات خارجی، بلکه مبارزات مردمی، دموکراتیک و ملی است که به وابستگی، غارت و استبداد پایان دهد و راه را برای آزادی ملی، عدالت اجتماعی و حاکمیت واقعی مردمی هموار سازد.

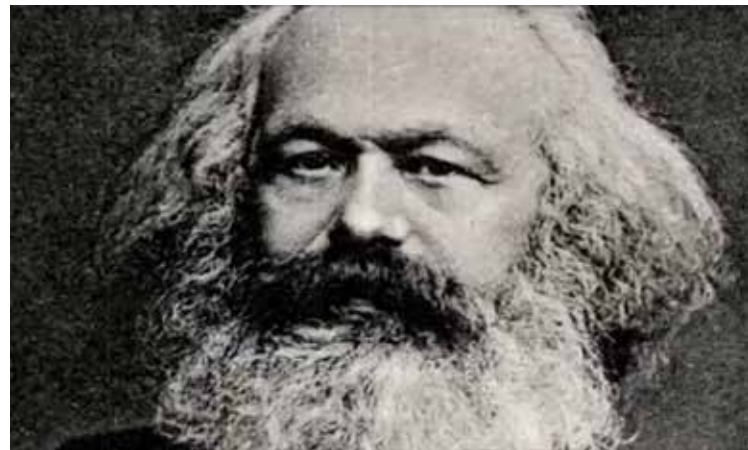
نقل انزشریه صدای خلق، ارگان مرکزی حزب کارگران تونس.*

منطقه و جهان در شرایطی از تشدید خطرناک تنش میان ایالات متحده آمریکا و ایران به‌سر می‌برند؛ تنشی که در بستر یک بحران ساختاری در نظام امپریالیستی جهانی شکل گرفته است. پس از سال‌ها محاصره، تحریم و تهدید نظامی، امپریالیسم آمریکا خود را ناتوان از تحمیل کامل اراده‌اش می‌بیند، با وجود برتری آشکار نظامی‌اش؛ امری که محدودیت‌های قدرت امپریالیستی و تعمیق بحران سیاسی و راهبردی آن را آشکار می‌کند.

رئیس‌جمهور آمریکا، «ترامپ»، از نخستین دوره ریاست‌جمهوری خود بر سیاست خفه‌سازی اقتصادی و سیاسی ایران شرط‌بندی کرده بود؛ سیاستی که نموده‌های آن شامل خروج از توافق هسته‌ای، تحریم‌های فلج‌کننده اقتصادی، ترورها و تهدیدهای مستقیم، و تلاش برای منزوی کردن تهران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بود. اما این سیاست نه تنها به تسلیم مورد انتظار واشنگتن منجر نشد، بلکه به پیچیده‌تر شدن اوضاع و گسترش دامنه تنش و بی‌ثباتی کمک کرد.

آنچه امروز رخ می‌دهد صرفاً یک اختلاف دیپلماتیک یا نزاع میان دو دولت نیست، بلکه بازتاب تناقضات عمیق‌تر در درون نظام سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی است. ایالات متحده، که همواره از طریق قدرت نظامی، کودتاها، محاصره اقتصادی، ارباب و باج‌گیری سلطه خود را تحمیل می‌کرد، اکنون با کاهش نسبی توانایی خود برای کنترل یک‌جانبه جهان روبه‌رو است؛ در حالی که قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی جدید در حال ظهورند و مقاومت ملت‌ها در برابر سیاست‌های سلطه، غارت و زورگویی رو به افزایش است.

از این منظر، واشنگتن می‌کوشد منطقه را به شکلی بازآرایی کند که منافع



ادبیات مارکسیستی به زبان مختصر و ساده

بنابر درخواست مکرر خوانندگان محترم «توفان الکترونیکی» بر آن شدیم تا مفاهیم و مبانی فلسفه مارکسیسم را با زبانی ساده و قابل فهم برای عموم توضیح بدهیم. از اینرو هیأت تحریریه نشریه «توفان الکترونیکی» ستونی برای این امر اختصاص می‌دهد، تحت عنوان «ادبیات مارکسیستی به زبان مختصر و ساده». با امید به اینکه بتوانیم از این طریق به نیاز خوانندگان این نشریه پاسخ داده باشیم.

استراتژی سیاسی و تاکتیک

۵- اشکال مبارزه

شیوه‌های جنگ کردن و اشکال جنگ همیشه به هم شبیه نیستند. آنها مطابق شرایط تکاملشان تغییر می‌یابند، قبل از هر چیز مطابق تکامل تولید تغییر می‌یابند، تحت شرایط چنگیزخان، جنگ کردن طور دیگری بود تا در شرایط ناپلئون سوم، در قرن بیستم نیز طوری دیگر خواهد بود تا قرن نوزدهم.

هنر جنگ کردن تحت شرایط امروزی در آموختن استادانه‌ی کلیه‌ی اشکال جنگ، آموختن و کسب کلیه‌ی دست‌آوردهای علم در این زمینه، استفاده نمودن با فراست از آنها و مرتبط ساختن مدبرانه‌ی آنها و یا به کار بُرد به موقع این و یا آن گونه اشکال، مطابق اوضاع می‌باشد.

عین همین را باید درباره‌ی اشکال مبارزه در صحنه‌ی سیاسی گفت. اشکال مبارزه‌ی سیاسی گسترده‌تر از اشکال جنگ کردن است. اشکال مبارزه‌ی سیاسی در انطباق با رشد اقتصاد، اوضاع اجتماعی، فرهنگ، وضع طبقات، تغییر نسبت نیروهای متخاصم، خصلت قدرت دولتی و بالاخره مطابق با مناسبات بین

المللی تغییر می‌پذیرند.

شکل مبارزه‌ی مخفی تحت شرایط استبداد همراه با اعتصابات و تظاهرات کارگری، شکل مبارزه‌ی علنی در شرایط "امکانات علنی" و اعتصابات توده‌ای سیاسی کارگران، شکل مبارزه‌ی پارلمانی مثلاً در "دوما" و آکسیون‌های توده‌ای برون پارلمانی که گاهی نیز تا سرحد قیام‌های مسلحانه توسعه می‌یابند، بالاخره اشکال مبارزه‌ی دولتی پس از کسب قدرت توسط پرولتاریا، اگر پرولتاریا این امکان را به دست آورد که کلیه‌ی ابزار و قوای دولتی و بالاخره ارتش را در دست خویش داشته باشد؛ اینها در کل و در جمع خود آن اشکال مبارزاتی می‌باشند که پراتیک مبارزه‌ی انقلابی پرولتاریا به دست داده‌است. وظیفه‌ی حزب، استادی در کلیه‌ی شیوه‌های مبارزه، در مرتبط ساختن داهیه‌ای آنها در میدان نبرد و متمرکز نمودن مدبرانه‌ی مبارزه بر آن اشکالی است که در اوضاع موجود مناسب و ویژه‌ای می‌یابند.

۶- اشکال تشکیلاتی

اشکال تشکیلاتی ارتش‌ها، نوع لشگرها و رسته‌های مسلح معمولاً با اشکال و شیوه‌های جنگ کردن در تطابق‌اند. با تغییر آخری‌ها، اولی‌ها نیز تغییر می‌کنند.

هنر جنگیدن در داشتن کلیه‌ی رسته‌های مسلح، در تکامل آنها تا حد تکمیل و مربوط ساختن ماهرانه‌ی عملیات آنها می‌باشد. عین همین را باید درباره‌ی اشکال تشکیلاتی در صحنه‌ی سیاسی گفت. اینجا نیز همین طور اشکال تشکیلاتی مانند صحنه‌ی نظامی به شیوه‌های مبارزه منطبق می‌گردند. سازمان‌های مخفی انقلابیون حرفه‌ای در دوره‌ی استبداد، تشکیلات آموزشی، اتحادیه‌ای، تعاونی، پارلمانی و غیره.

در دوره‌ی دوما، کمیته‌های کارخانه‌ها، کمیته‌های دهقانی، کمیته‌های اعتصاب، شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، کمیته‌های انقلابی ارتشیان و یک حزب قوی پرولتاری که تمام این اشکال را در دوره‌ی آکسیون‌ها و قیام‌های توده‌ای با یکدیگر مرتبط گرداند، بالاخره شکل دولتی سازمان پرولتاریا در دوره‌ای که قدرت در دست طبقه‌ی کارگر متمرکز است. اینها هستند عموماً آن اشکال تشکیلاتی که پرولتاریا می‌تواند در مبارزه‌اش بر ضد بورژوازی در تحت شرایط معین بر آنها تکیه نماید و باید تکیه نماید.

وظیفه‌ی حزب در مهارت در کلیه‌ی این اشکال تشکیلاتی، در تکمیل شان تا حد تکامل آنها و در مرتبط گردانیدن با فراست این تشکیلات در هر لحظه‌ی معین می‌باشد.*



گشت وگذارک در فیسبوک ،

پاسخ به یک پرسش

پرسش: با درود، به نویسندگان توفان سؤال من این است آیا هرکسی جنگ را ناعادلانه و ارتجاعی ارزیابی کند و طنفروش و ترسکیست محسوب می شود؟ چرا این اندازه از میهنپرستی می نویسید مگر انترناسیونالیست و کمونیست نیستید؟ با احترام! بیژن زادلو. ترکیه

پاسخ: تشکر از نامه تان، بسیار مسروریم که مقالات توفان را با دقت می خوانید. دوست عزیز، سالهاست که در مورد مقوله میهنپرستی بحث مهمی میان کمونیست ها و ضد کمونیست ها در گرفته است. کمونیست های واقعی بر این نظرند که، میهنپرستی مغایرتی با انترناسیونالیسم پرولتری نداشته و بویژه این امر در ممالک زیر سلطه و یا مورد تجاوز امپریالیستی مکمل یکدیگرند. کمونیستی که بی وطن باشد، کمونیست نیست. و طنفروش است. بهای فروش این و طنفروشی را امپریالیست ها تعیین می کنند. کمونیست ها همواره برای آزادی وطنشان از قید سلطه گران و امپریالیست ها و حتی در ممالک پیشرفته سرمایه داری از دست سرمایه داران بی وطن مبارزه کرده اند. کمونیست ها در رهبری طبقه کارگر نیز همیشه برای آزادی وطن مشخص خود از قید بهره کشی سرمایه داران مبارزه کرده اند. مبارزه کمونیست ها مبارزه در کره مریم و مبارزه ای جدا از زمان و مکان نیست. مبارزه ای مشخص در سرزمین مشخص، برای رهایی انسان های مشخص، در متن تحولات روز، در جهانی مشخص است. وقتی کمونیست ها وطنشان را از دست سرمایه داران نجات دادند، باز هم از وطن سوسیالیستی خویش در جهان در مقابل تجاوزگران و مداخله گران و دسیسه چینان داخلی دفاع می کنند. با این درک است که کمونیست ها همیشه در تلاش بوده اند در راس جنبش های ملی و رهایی بخش قرار گیرند و یا جنبش های کارگری را برای نجات وطنشان از دست سرمایه

داران هدایت کنند. سخن بر سر تصاحب میهن و کسب قدرت سیاسی و تحول به صورت یک ملت است. وقتی گفته می شود "کارگران وطن ندارند" این حکم تنها ناظر بر همسرنوشتی طبقه کارگر جهانی در مبارزه با سرمایه داری جهانی، با درونمای جهانی سوسیالیسم بی مرز و مانع است. وقتی گفته می شود "کارگران وطن ندارند" تکیه به هویت انسانی و نه هویت ملی، به عنوان خمیرمایه نظریات انسانی کمونیسم، به عنوان دورنما از کشوری با حکومت واحد و بدون مرز جغرافیائی می باشد. ولی برای نیل به این جهان آرمانی باید از جهان مشخص عبور کرد و نمی شود از این حکم روشن و آینده نگر کمونیستی دعوتنامه ای برای اشغال کشورها ساخت و برای ترامپ و نتانیاهو فرستاد که تشریف بیاورند و کشور ایران را فتح و نابود کنند. این حکم کمونیستی به این مفهوم نیست که به کشور ما حمله کنید و ما به عنوان کمونیست از کشورمان دفاع نمی کنیم، به این دلیل که در آینده ی دور فاقد هویت ملی خواهیم بود. کسانی که در کی از دانش علمی سوسیالیسم ندارند و ماتریالیسم دیالکتیک را نفهمیده اند و یا خود را به نفهمی می زنند، با سفسطه گری، پیشنهاد جاسوسی برای امپریالیست ها را در قالب "کارگران وطن ندارند" پنهان می کنند. اینان حتا اگر با نام مارکسیسم و کمونیسم سخن بگویند، و طنفروش خائندند.

این ضد کمونیست ها که یک روپوش "کمونیستی" به تن می کنند و خود را "انترناسیونالیست" جا می زنند، تلاش دارند با پخش میکروب تروتسکیسم در دنیائی که با جهانی شدن سرمایه و یورش عظیم شرکت های چند ملیتی به حریم استقلال کشورها و نقض حاکمیت ملتها، تجاوز به کشورها متداول شده است، پرولتاریا و زحمتکشان این ملتها را با این لالائی به خواب ببرند و به آنها زمزمه کنند که مبادا در مقابل امپریالیسم به مقابله برخاسته و از استقلال کشورشان دفاع کنند. زیرا به زعم آنها استقلال در دوران امپریالیسم بی معنا بوده و همه کشورها نوکر امپریالیسم هستند. آنها تحت تاثیر این تئوری های ساخته زرادخانه های فکری امپریالیستی، به جای اینکه از واقعیات جهان کنونی به نتیجه گیری های منطقی بپردازند، مبنی بر اینکه باید با نیروی بیشتر و پیگیرانه تری علیه امپریالیسم بپا خاسته و از استقلال ملی کشورها دفاع کرده، برعکس به این نتیجه گیری تروتسکیستی می رسند، که چون سرمایه جهانی شده است و مرزهای ملی را درهم شکسته است، پس باید فقط به مبارزه سوسیالیستی دست زد و تضاد عمده را حتی پس از تجاوز امپریالیستی به تضاد میان کار و سرمایه بدل کرد. روشن است که این پرت و پلا گوئی ضد کمونیستی، با این اصل مارکسیستی، که نباید از دنیای واقعی منحرف شد و در رویا و خلاء اظهار نظر کرد، در تناقض کامل قرار دارد. مارکسیسم به ما می آموزد که همواره باید به تحلیل مشخص از شرایط مشخص دست زنیم. در دنیای کنونی که امپریالیسم با سیل سرمایه اش به یک هجوم سرتاسری دست زده که دیوار چین نیز سد غیر قابل عبوری برایش نیست، تضاد میان منافع ملی مردم جهان با امپریالیسم تشدید شده و این تضاد هرگز نمی تواند تحت الشعاع تضاد کار و سرمایه در

کنند که از این گذشته روزی روزگاری مرزها در تمام دنیا از بین می رود و همه کشورها یکی می شوند و در دنیای مشترک که کره زمین، وطن همه شهروندان زمینی است، چه فرق می کند که نفت ایران صرف آمریکا و اروپا شده باشد و یا صرف مردم ایران. آنها احساسات شما را برای حمایت از منافع ملی کشورتان **ناسیونالیستی** و **برتری جوئی ملی** جا زده و حتی نژادپرستانه و ضد آمریکائی و ضد اروپائی می دانند. رهبران "حزب کمونیست کارگری ایران" که پیرو تئوری های صهیونیستی و لیبرالی و ضد کمونیستی منصور حکمت هستند، به اعتراف خودشان هرگاه نام میهنپرستی را می شنوند استفراغ می کنند.

آنها نه تنها میهنپرستی کمونیستی را نفی می کنند، بلکه در قرن بیست و یکم و جهانی شدن سرمایه و هجوم بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی و مناطق آزاد تجاری در جهان، مدعی می شوند "جنگ های ملی دیگر امکان پذیر نیستند". شما می توانید بطور مشخص این نظریه را در تضاد میان امپریالیست ها در ممالک مستقل تحت محاصره و تحریم مانند ایران و کوبا و ونزوئلا و نیکاراگوئه ببینید. برای تروتسکیست ها مقاومت دولت ها در مقابل زورگوئی امپریالیست ها، دخالت در امور داخلی آنها، به این دلیل که با منافع قدرت های امپریالیستی و با ائتلافات آنها برخورد می کند، یک دعوی امپریالیستی است و چنانچه امپریالیست های آمریکا و اروپا و صهیونیسم اسرائیل به ایران و لیبی و سوریه و عراق و ... حمله کنند، باید این جنگ را نزاع بین امپریالیست های روس و چین با آنها ارزیابی کرد و به جنگ داخلی دست زد.....

وظیفه این عده با این تئوری های من در آوردی در این است که به عنوان "کمونیست" تبلیغ کنند که کارگران و به طریق اولی کمونیست ها نباید وطن داشته باشند و برای چیزی که ندارند، دست به مقاومت زده جان خودشان را بی خودی به "هدر" دهند. از آنجا که کارگران وطن ندارند، منافع ملی نیز نداشته و نمی توانند در یک جنگ ملی بر ضد تجاوزکار توسعه طلب که خودش را "میشر آزادی، حقوق بشر، دموکراسی، سکولاریسم، جامعه مدنی و حقوق شهروندی" معرفی می کند به مقاومت دست زنند. کارگران باید در زمان تجاوز امپریالیست ها به کشورشان بر ضد میهنپرستی بپا خیزند و دمار از روزگار کسانی که می خواهند در مقابل امپریالیسم ایستادگی کنند در آورند!! اینگونه افراد و گروه ها در جبهه ارتجاع می رزمند و مترصد فرصتند تا درپارکایی امپریالیسم بر ضد میهنشان انجام وظیفه کنند. حزب ما سیاست این جریان را که جنگ دفاعی ایران را به رسمیت نمی شناسند و در شرایط تجاوز نظامی درپارکایی ارتش امپریالیستی برای سرنگونی رژیم خیز برداشته اند در خدمت ارتجاع سیاه امپریالیستی ارزیابی می کنیم، از نظر حزب محکوم است.

با امید به پیروزی، باز هم برایمان بنویسید.

برایتان موفقیت آرزومی کنیم *

ممالک تحت سلطه و یا قربانی اشغال قرار گیرد. لنین این حکم به ظاهر انقلابی روزالوکزامبورگ را که گویا "جنگ های ملی دیگر امکان پذیر نیستند"، منرج در جزوه یونیوس صفحه ۸۱ به صورت زیر نقل می کند: "... تنها استدلال برای دفاع از این حکم که "جنگ های ملی دیگر امکان پذیر نیستند" این است که جهان بین مثنی کوچک از قدرت های "معظم" امپریالیستی تقسیم گشته، که بدین جهت هر جنگی به یک جنگ امپریالیستی تبدیل می شود، اگر چه در اصل یک جنگ ملی بوده باشد، چونکه این جنگ با منافع قدرت های امپریالیستی و با ائتلافات آنها برخورد پیدا می کند". (در باره جزوه یونیوس- اثر لنین نشریه شماره ۵۸ سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان صفحه ۵). لنین پس از بیان نظریات نادرست روزالوکزامبورگ این نظریه را مورد انتقاد قرار می دهد و می نویسد: "نادرست بودن این استدلال چشمگیر است. البته این یک اصل اساسی دیالکتیک مارکسیستی است که تمام مرزها در طبیعت و در اجتماع مشروط و متحرکند، که حتی یک پدیده هم نمی توان یافت که در تحت شرایط معینی به ضد خود تبدیل نشود. یک جنگ ملی می تواند بیک جنگ امپریالیستی بدل شود و برعکس. یک مثال: جنگ های انقلاب کبیر فرانسه به مثابه جنگ های ملی شروع شدند و واقعا هم چنین بودند. این جنگ ها انقلابی بوده، در خدمت دفاع از انقلاب کبیر علیه ائتلاف سلطنت های ضد انقلابی قرار داشتند. ولی هنگامیکه ناپلئون امپراطوری فرانسه را برپا داشت و تعداد کثیری از دولت های بزرگ ملی اروپا را که از مدتها پیش موجود بوده، قابلیت حیات داشتند به انتقاد در آورد، آنگاه جنگ های ملی فرانسه به جنگ های امپریالیستی تبدیل یافتند، که از این پس به نوبه خود باعث بوجود آمدن جنگ های آزادبخش ملی علیه امپریالیسم ناپلئون گردیدند. تنها یک سفسطه گر می تواند فرق بین یک جنگ امپریالیستی و یک جنگ ملی را با این استدلال که یکی می تواند به دیگری تبدیل یابد مخدوش نماید" (لنین- در باره جزوه یونیوس صفحات ۵ و ۶ ترجمه و چاپ سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان فروردین ۱۳۵۷).

اگر روزالوکزامبورگ انقلابی در اوایل قرن بیستم، به نادرستی، با سیاست چپروانه و به ظاهر انقلابی، در دام این نظریات ضد پروولتری افتاده بود، امروز یعنی بیش از ۱۰۰ سال بعد، بیان و حمایت از این نظریات، تروتسکیسم محض و همدستی با امپریالیست ها برای باز کردن راه تجاوز آنها به سایر ممالک جهان مفهوم می شود. چاشنی و داروی سکر آور این سیاست راهبردی امپریالیستی، تجویز عدم مقابله با امپریالیسم تحت عنوان دروغین "کارگران بی وطن" هستند، می باشد. در این حکم "مرعوب کننده"، وطنپرستی و غارت کشورها و ضمیمه کردن آنها به ممالک متروپل و غارت و چپاول ثروت های ملی مردم، "حق" امپریالیست ها قلمداد می شود. آنها برای کارگران تبلیغ می کنند، که شما بی وطن هستید و از غارت سرزمینی که به شما تعلق ندارد، لطفا ناراحتی بخودتان راه ندهید و در مقابل امپریالیست ها دست و دلباز باشید. آنها فضل فروشی می



پاسخ به یک پرسش در شبکه تلگرام

پرسش: با سلام، نگاهتان به فعالیت دمکراتیک چیست و این فعالیت چه رابطه دیالکتیکی با فعالیت کمونیستی دارد. آیا می توان این دو هدف را از هم جدا کرد؟ آیا فعالیت حقوق بشری را بعنوان یک حقوق دمکراتیک با وجود ماهیت بورژوازی آن را به رسمیت می شناسید؟ نظرتان در مورد شکنجه دشمنان کمونیسم و نیروهای ارتجاعی در زندان چیست؟ با تشکر از شما. امید الف. فنلاند

پاسخ: با سپاس از پرسشتان! از منظر مارکسیسم، دموکراسی و فعالیت دمکراتیک از سوسیالیسم جدا نیست و دو امر کاملاً منفک و بی ارتباط از هم نیستند، بلکه در یک رابطه متقابل، متناقض و در عین حال تکامل یابنده قرار دارند. این همان معنای «رابطه دیالکتیکی» است: هر کدام بر دیگری اثر می گذارد، از دیگری عبور می کند، و در سطحی بالاتر دگرگون می شود. فعالیت دموکراتیک به عنوان بستر مبارزه کمونیستی است. کمونیست ها معمولاً از مبارزات دموکراتیک آغاز می کنند. زیرا جامعه هنوز به رشد فکری سوسیالیستی نرسیده است: آزادی بیان، آزادی تشکل، حق اعتصاب، برابری حقوقی، مبارزه با استبداد، تبعیض و سرکوب دگراندیشان و غیره مناسبترین بستر فعالیت های کمونیست ها است.

زیرا بدون این فضاها، سازمان یابی طبقه کارگر دشوار می شود. بنابراین مبارزه دموکراتیک می تواند شرایط رشد آگاهی طبقاتی و تشکل توده ای را فراهم کند. اما همین مبارزه دمکراتیک باید دوراندیشانه صورت گیرد و در دستور کار دراز مدت کمونیست ها باشد. توده ها باید با تجربه شخصی خود و اعتماد به کمونیست ها بتدریج به مرحله بالاتری تکامل یابند. تشکل های دمکراتیک نشان از عقب ماندگی جامعه و سیستمی است که مانع رشد فکری و آگاهی توده ها شده است. بنابراین باید با شرکت دادن توده ها در فعالیت صنفی و سیاسی و سازمان های مناسب با سطح شعور توده ها زمینه رشد و آگاهی، کمونیستی را فراهم کرد. در این معنا، فعالیت دموکراتیک مرحله ای صرفاً «لیبرالی» نیست؛ بلکه بخشی از روند مبارزه طبقاتی است.

باید یادآوری کنیم از منظر مارکسیسم لنینیسم، دموکراسی موجود در جوامع سرمایه داری «دموکراسی بورژوازی» است؛ یعنی دولت ماهیت دیکتاتوری پنهان دارد:

آزادی ها رسمی اند و به لحاظ حقوقی و فرمال وجود دارند اما ناقص، سرودم بریده و نابرابری اقتصادی که ناشی از جدایی توده ها از ابزار

تولیدی است، بطور پنهان و آشکار وجود دارد، قدرت واقعی در دست سرمایه داران و دولت متمرکز می ماند، دولت ظاهراً بی طرف است اما در نهایت حافظ نظم طبقاتی است.

بنابراین فعالیت کمونیستی فقط به اصلاحات دموکراتیک بسنده نمی کند، بلکه می خواهد ریشه مادی سلطه را از میان ببرد. از این رو کمونیست ها در تلاشند از دموکراسی صوری به دموکراسی واقعی اجتماعی گذار کنند.

کمونیسم در نهایت نفی دولت و به بیان روشن تر نفی دموکراسی است. زیرا تازمانیکه دولت وجود دارد، دموکراسی واقعی برای همه اهالی وجود ندارد و این نقیصه زمانی برطرف می گردد که طبقات روبه زوال روند.

مارکس در برنامه گوتا ولنین در دولت و انقلاب استدلال می کردند که بدون رفع سلطه سرمایه، دموکراسی ناقص باقی می ماند. رابطه دیالکتیکی دقیقاً در همین جاست. بنابراین فعالیت دموکراتیک، زمینه رشد مبارزه کمونیستی را فراهم می کند؛ اما فعالیت کمونیستی، محدودیت های دموکراسی بورژوازی را نیز آشکار می سازد و خواهان عبور از آن می شود.

پس کمونیست ها بدون مبارزه دموکراتیک نمی توانند پیشروی کنند و از توده ها بلغزند و در حاشیه فروروند.

اما در پاسخ به پرسشتان در مورد حقوق بشر که ما از آن دفاع می کنیم، حقوق ملل، حقوق دموکراتیک و اساسی انسان ها و ملت ها، که اصول جهانشمولی نیز است و دنیائی بورژوائی به آن صحنه گذارده و انقلاب فرانسه نیز آنرا به بشریت عرضه کرده مورد تأیید ماست و به آن را به رسمیت می شناسیم. اگر شکنجه کار زشت و نکوهیده است، اعمالش در مورد هر کس حتی مخالف ما کمونیست ها هم نکوهیده است. اگر قبل از اعمال مجازات، باید دادگاه صالحه به جرم رسیدگی کرده باشد، همانقدر باید برای دشمنان طبقاتی ما حتی یک داعشی آدمخوار نیز معتبر باشد آنها که فکر می کنند این اصول خدشه ناپذیر را می توانند بر اساس ذائقه خویش تعریف کنند، گور خود را دارند می کنند و نمی فهمند. باین جهت حزب ما رفتار جنایتکارانه اوباش ناتو را نسبت به قذافی که به قتل رسید، ولی تسلیم نشد، محکوم می کند. همینطور رفتار آمریکا با صدام حسین و یا رفتار ناتو با رهبر یوگسلاوی سابق را بعنوان رفتار مزورانه و ریاکارانه امپریالیسم و صهیونیسم در برخورد به حقوق انسانها و ملتها و دول را محکوم می کند. حزب ما بر آن است که امپریالیست ها و صهیونیست ها بزرگترین تروریست ها، بزرگترین مرتجعین، بزرگترین ریاکاران و دروغگوها، بزرگترین ناقضین حقوق انسانها و ملل در جهان هستند. امپریالیسم یعنی ارتجاع سیاه و با این ارتجاع سیاه باید تا نابودی کاملش مبارزه بی امان کرد، برای آنکه بشریت نجات یابد.

طبیعی است مبارزه برای تحقق حقوق بشر و احترام به حقوق ملل، بدون مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم سخنان عوامفریبانه ای بیش نیست، تا دموکراسی مصلحتی و دم بریده و بی محتوی را جا بیندازند. سازمان های مدعی حمایت از حقوق بشر و ملل باید تجاوز به ایران و رفتار وحشیانه و ضد بشری امپریالیست ها و مشوقین آنها، صهیونیست ها را محکوم کرده از حقوق انسانی و قانونی مردم ایران به حمایت برخیزند، در غیر این صورت نشان می دهند که سازمان های ساخته و پرداخته دست ارتجاع جهانی هستند و مشکیشان حمایت از حقوق بشر و حقوق ملل نیست. حقوق بشر گزینشی. دلخواهی، وجود خارجی ندارد. حقوق بشر تجزیه بردار نیست و با نقض آن اگر نخواهیم به ریاکاری متهم شویم، باید در همه جا از غزه و ابو غرب و بگرام و واشنگتن گرفته تا ایران مبارزه کنیم. امید که هر چند مختصر و فشرده به پرسشتان پاسخ داده باشیم. پیروز باشید.*



www.telegram.me/totoufan				*		کانال تلگرام حزب کار ایران (توفان)
facebook.com/hezbekar.toufan					*	فیسبوک حزب کار ایران (توفان)
twitter.com/toufanhezbkar			*			تویتر حزب کار ایران (توفان)
www.rahetoufan67.blogspot.de	*					وبلاگ توفان قاسمی
www.kanonezi.blogspot.de	*					وبلاگ ظفر سرخ
kargareagah.blogspot.de	*					وبلاگ کارگر آگاه
www.toufan.org		*				تارنمای حزب کار ایران توفان
www.toufan.de		*				تارنمای آزمایشی حزب

POSTBANK

BIC: DEUTDEBP 29

bank account No.: 396/8392680

IBAN: DE70 5507 0324 0839 2680 60

P.O. BOX 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Fax: 00496996580346